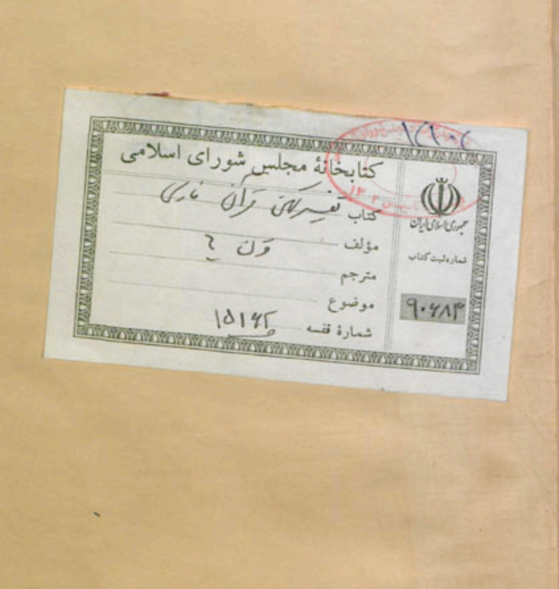
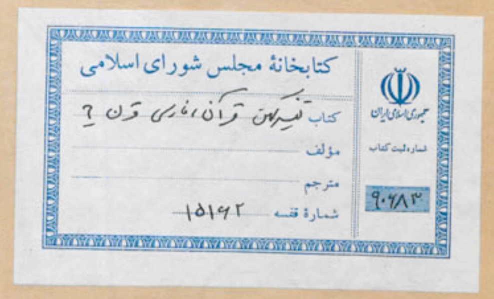




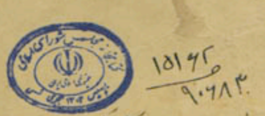
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تفسیر کلام الله فارسی
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۱۶۲
شماره ثبت کتاب ۹۰۶۸۴



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۱۶۲
شماره ثبت کتاب ۹۰۶۸۴


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تفسیر کهن قرآن فارسی
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۱۶۲
شماره ثبت کتاب
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تفسیر کهن قرآن، فارسی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۱۶۲
شماره ثبت کتاب
۹۰۶۸۳





کافران و نکوی یار خدایا بیامرز و رحمت کن لیکن تو
مهربان رحمت کنانی ه و بدان که اوزاعی گوید
هر روز فرشتهٔ منادی کند اندر آسمان که کاشکی
خلق را نیافریدی یا کاشکی بدانستندی که ایشان را
چه آفریده اند تا کاشکی بنشستندی و شمار خود کردندی
و یکی را از حکما گفتند ما اراد الله من الخلق خدای عز و جل
چه خواست از خلق و چرا آفرید ایشان را گفت از که
ایشان را نه اند و اگر ایشان اندر آن اند و در جمله باید
دانست که حکمت خدای عز و جل اندر آوردن خلق وجود
معلوم مراد وی است و آن بود معنی حکمت اندر افعال وی
سبحانه و تعالی و بدان که اگر پیغمبر گوید و من یدع مع الله
الها آخر لا برهان له به سه دانستن دلیلی است بر آنکه دو قدیم
قائم بنفس نتوان شناخت از بهر آنکه وقت نتوان گردانید دو
قدیم قائم بنفس مگر یکی از یاران تام بجنبد و آن هر سه بر
قدیم محال باشد و بر این معنی تشبیه کرد خدای عز و جل بدان که

همی گوید که بر طایفه یک مرد بود عکرمه گوید دو مرد
زهری گوید سه مرد گروهی گفتند چهار مرد بر
عدد شهادت زنا و قتاده گوید جماعتی باید از مسلمانان
و بدان که اگر کسی که زنا کند والعیاذ بالله منه و اگر بود
بر آن معنی که وی را زنی هم بستر بوده باشد نکاح درست
حکم وی آن باشد که وی را صد تازیانه بزنند و یک سال
تغریب کنند از شهر بیرون کنند تا غربت افتد تا ذل
و بلای غربت چشد و اگر چنان بود که ثیب بود
چنانکه وی را زنی بوده باشد نکاح درست و با وی بوده حکم
وی آن بود که وی را رجم کنند و مسلمانان جمع آیند
و وی را سنگسار کنند از بهر آنکه خدای عز و جل بر وی
نعمت تمام کرده باشد که وی حلال او را روزی کرده
و او قصد حرام کند و حذیفه روایت کرده است از
پیغمبر صلی الله علیه و سلم که وی گفته است یا مردمان از زنا
بپرهیزید که اندر وی شش خصلت است سه اندر دنیا

وسه اندر

و سه اندر آخرت اما آنچ اندر دنیا است آنست که
نور و بهاء آن کس بشود که وی زنا کند و درویشی
بر وی مسلط گردد و عمرش ناقص شود و اما آنک اندر
آخرت است خشم خدای عز و جل و حساب دشخوار و آتش
دوزخ و ابوهریره روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم که وی گفت حدی که براند اندر زمین
قومی بهتر باشد ایشان را از آنک چهل شب ایشان را پیوسته
باران بارد یعنی خدای عز و جل برکات بسیار اندر میان ایشان
پدید آورد بسبب آن حد و خدای خشنود شود بدان که بجای
آرند و وهب بن منبه گوید که اندر توریت نوشته
است که هر که زنا کند از این جهان بیرون نشود تا دو چشم
کور نگردد و پیغمبر علیه السلام چنان سخت بود که
مردمان قریش نزدیک وی شفاعت کردند اندر حدی که
بایست راندن اندر دست بزن پیغمبر صلی الله علیه
و سلم از آن خشم گرفت تا روی وی سرخ گشت و گفت

كفت لا برهان له به يعنى هيچ سان نتواند كرد و هيچ حجت
نتواند نمود بران چنانك ياد كرديم والله اعلم

سورة النور اربع وستون آية

و اين سورتى است مدنى و آيتها اين سوره شصت و چهار
است اندر عدد كوفى و بصرى و اندر عدد مدنى و كلمات
هزار و سيصد و شانزده است و حروفش پنج هزار و ششصد
است و هشتاد ابى كعب روايت كند از پيغمبر صلى الله عليه
وسلم كه كفت هر كه برخواند سورة النور خداى عز و جل
ورا مزد دهد بعدد هر مومنى كه بود و بوذ ده حسنه و عايشه
رضى الله عنها كويد كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم كفت زنان را
اندر غرفها منشانيد و كتابت ميا موزيد و دوك رشتن
بياموزيد و سورة النور بياموزيد ازيرا كه

بسم الله الرحمن الرحيم
نام خداى بخشاينده مهربان

سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا

اين سورتى است كه فرو فرستاده ايم ازيرا و فصل و بيان كرده ايم [illegible]
و فرستاده ايم اندرين حكمهاى پيدا هر
فيها آيات بينات لعلكم تذكرون
و تا مگر يادكرد آريد يا مگر شما پند پذيريد [illegible] جمله آنها
آن است كه ميكويد آن زنى كه بدكارى كند يعنى
الزانية والزانى فاجلدوا كل واحد
زنا كند و آن مردى كه زنا كند بزنيد و بر او هر يكى از ايشان كه زنا كرده
منهما مائة جلدة ولا تاخذكم بهما
صد تازيانه و وا مگيراد شما را بديشان هيچ شفقت و مهربانى
اندر دين خداى تعالى يعنى اندر حكم خداى عز و جل اگر
رافة فى دين الله ان كنتم تومنون
شما ايمان مى آوريد بخداى و بدين رستخيز روز
بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما
و بايد كه حاضر آيند اندر وقت عذاب ايشان گروهى از مومنان كه ايمان
طائفة من المؤمنين
بخداى و روز قيامت

لو سرقت فاطمة لقطعتها اكر دختر من فاطمه دزدى
كردى از دست وى ببريدمى و اندر پيش ابو بكر صديق
رضى الله عنه حدى اقامت همى كردند وى كفت الراس
الراس فان الشيطان فى الراس و مى فرمود كه بر سر زنيد
بر سر كه شيطان اندر سر بود و روا داشت ابو بكر كه
رحمت كند بر آن كسى كه حد بر وى واجب كشته باشد
و آنكه عمر بن الخطاب رضى الله عنه بوى رسيد كه پسرش
از سر از وى مى خورده است و برا حد بزد و پسر اندر آن
حد بمرد دانستى كه اندر اقامت حدهاء خداى عز و جل هيچ
مسامحت نشايد كرد آنكه خداى عز و جل حكمى از احكام [illegible]
الزانى لا ينكح الا زانية او مشركة
زانى نخواهد الا زنى را كه زانيه باشد يا مشركه
والزانية لا ينكحها الا زان او مشرك
و زنى كه زانيه باشد نخواهد ورا الا مردى كه او زانى بود
وحرم ذلك على المؤمنين
و حرام

و حرام كرده اند بر مومنان و سبب نزول اين آيت
آن بوذ كه چون مهاجر و انصار بمدينه آمدند درويشان
بوذند ايشانرا مالى و عسرتى بود و بمدينه زنان
بسيار بوذند بغيه كه پيشه ايشان آن بوذى كه
تن فروختندى و [illegible] داشتندى مهاجران گفتند
يا رسول الله چه بودى اگر ما ايشانرا بخواستيمى تا ايشان اين فساد
بكنند و ما نيز با ايشان بدكانى مى كنيم تا آنگه كه خداى عز و جل ما را
از ايشان مستغنى كرداند خداى عز و جل مومنانرا از آن صيانت
كرد و ايشانرا از آن نهى كرد و اين آيت فرو فرستاد
تا ايشان پرهيز كردند اما اكنون اگر مومنى زنى را
مسلمان بكابين بخواهد روا باشد هر چند كى [illegible] را از ايشان
وى خطائى افتاده باشد و اين آيت منسوخ شد بانك خداى عز و جل
كفت وانكحوا الايامى منكم والصالحين و گروهى گفتند اين اندر
شان مرثد و عناق فرود آمده است و قصه ايشان ياد كرديم
اينست و گروهى گفتند معنى نكاح اندرين مسئله وطى است

نه عقد و تعیش نیست کی مردان زنا کند والا زنی که وی
زانیه باشد اندران حال و مجاز زانی زنا کند الا مردی
که او زانی باشد یا مشرک باشد که زنا عادت مشرک باشد
آنکه چون خدای عز و جل حکم زنا پدید کرد حکم آنکسی که کاری
را منسوب کنند بزنا پدید کرد و گفت جل ذکره

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا

و آن کسانی که قذف کنند آزادگان را از زنان مسلمان یعنی که ایشان عفیف
باشند و آنکه ایشان را نباشد

بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً

چهار گواه برند ایشان را هشتاد تازیانه و هرگز

وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَٰئِكَ

گواهی ایشان فرا مپذیرید کی در شریعت مقبول نیست و ایشان اند

هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ

که ایشان فاسقان اند مگر آن کسانی که ایشان توبه کنند از

بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ



پس آن

پس آن و نیکو کردند و اصلاح آنند خود خدای آمرزگار است
و علما را خلاف است اندر قاذف که توبه کند پس آن تا
هر روی بتوانند با گواهی وی شاید شنید یا نه شافعی گوید
که شاید شنید اندر توبه و بو حنیفه گوید شاید شنید
آنکه یاد کرد در قذف که شوهر زن خویش را گوید زن

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ

و آن کسانی که رمی و قذف زنان خویش کنند بزنا و نباشد

لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ

ایشان را گواهانی مگر تنها ایشان شهادت یکی از ایشان آن باشد
که چهار گواهی دهد یعنی سوگند یاد کند بخدای

أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ

که وی از جمله راست گویان است و پنجم گوید

لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ

که لعنت خدای بر وی باد اگر وی نیست

لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

بعضها

از جمله دروغ گویان و اندر بزنا بر حد نباید بود که

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ

دفع کنند ازان زن آنکه وی گواهی دهد

أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ

چهار بار سوگند یاد کند بخدای که وی

الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ

از جمله دروغ گویان است و بار پنجم گوید که خشم

اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ

خدای بر وی باد اگر وی از راست گویان

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

است و آنکه بیگو ندارم علم بیگو ند



وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت و بخشایش او آنکه
وی توبه آورندگان را و حکیم اندر هر چه کند یعنی اگر نه این صفت
بودی عقوبتی عاجل اندر شما رسیدی و لیکن خدای عز و جل

قذف

قذف زوجه را حکمی دیگر پیدا کرده است جز آن
حکم که اندر قذف اجنبیه باشد اندر میان شوهر
چون زن بزنا متهم شده باشد و اظهار آن ایشان که
میان ایشان لعان واجب شود و بر ایشان لازم کرد پس چون
شوهر زن خود را قذف کند و روی لازم کرد که لعان
کنند تا از وی حد بیفتد و فرزند از وی نفی کرده و حد
بر زن لازم شود و هر زن نیز لعان کند تا از زن حد بیفتد
و اگر مرد را گواه باشد بر زنا چنانک یاد کردیم اندر حکم
بیگانه چهار گواه بیارد حد از وی بیفتد و روا باشد
و نیز اگر لعان کند اگر چه گواه دارد تا بسبب آن از پسر او که
لعان بسبب فرزند از وی نفی کرده و صورت لعان
آن باشد که مرد چهار بار سوگند خورد بخدای که وی
راست میگوید که آن زن زنا کرده است و آن
نسب از وی نیست و پنجم بار گوید لعنت بر وی باد اگر دروغ
میگوید و زن نیز همچنین چهار بار گوید و پنجم بار گوید خشم

خدای بر وی باد اگر شوهر وی راست می گوید و اندر
هر شهری که این لعان کنند اندر شریف‌ترین جایگاهی
کنند اگر بمکه باشند میان رکن و مقام و اگر بمدینه بود اندر
مسجد بیت المقدس و اندر مسجدهای دیگر نزدیک منبر و محراب
و اندر سر بقعه‌ها نیز و نیز کنند چون نماز دیگر روز آدینه و آخر
مرین ماند از اوقات شریف و چون این لعان کنند جدا
کرده شوند و فرزند از وی نفی کرده شود و زن از وی جدا گردد
تفریقی مؤبد که هرگز نشاید که میان ایشان جمع افتد
نکاح و بدانکه سبب نزول این آیت آن بود که
ابن عباس رضی الله عنه گوید آنگاه که این آیت فرود آمد والذین
یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم
ثمانین جلدة سعد بن عباده الانصاری گفت چه گویی اگر من
قصد کسان خویش کنم کسی را بینم بر وی نشسته من او را نه
جنبانم و نشورانم تا چهار گواه بیارم وی از شغل خویش
پرداخته باشد و رفته پس من اگر سخن وی گویم مرا هشتاد

تازیانه

تازیانه بزنند پیغمبر صلی الله علیه وسلم روی بانصار آورد
و گفت می شنوید که سید شما چه می گوید گفتند یا رسول الله
ورا ملامت مکن که وی مردی است غیور هرگز هیچ زن نخواسته
است مگر بکر و هرگز زنی را طلاق نداده است که ما هیچ
کس جگر آن نداشته ایم که ورا بخواهیم سعد عباده
گفت یا رسول الله مادر و پدر من فدای تو باد من دانم که این
حسنت و این حکم خدای فرموده است جل و عز ولکن عجب می داشتم
از آنکه ترا یاد کردم پیغمبر گفت صلی الله علیه خدای عز و جل
جز این نفرموده است سعد گفت صدق الله وصدق رسوله
بسیار بر نیامد که پسر عمی از آن وی آمد که ورا هلال
امیه گفتندی از ایشان خویش مردی را دید با زن خویش
والعیاذ بالله که زنا می کرد و وی ایستاد تا بامداد نزدیک
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و ورا خبر داد که بچشم خویش
چنین و چنین دیدم پیغمبر صلی الله علیه این را انکار کرد و بروی
حد واجب کرد و کراهیت آن در روی پیغمبر صلی الله علیه پیدا آمد هلال

گفت یا رسول الله من اندر روی تو کراهیت می بینم و نیک
می بینم و خدای عز و جل می داند که من راست گویم اندرین
امید دارم که خدای عز و جل بداند که دل من راست گو هم
اندرین مسئله مرا وحی فرستد و پیغمبر صلی الله علیه قصد کرد که ورا
حد بزند انصاریان فراهم آمدند و گفتند خدای عز و جل ما را مبتلا
کرد بدان سخن که سعد گفت اکنون هلال را بزنند و گواهی
وی باطل کنند ایشان اندرین سخن بودند که وحی آمد بر پیغمبر
صلی الله علیه والذین یرمون ازواجهم الایة پیغمبر صلی الله
علیه وسلم گفت ان الحق یعلی آنگه زن را بخواندند و زن
ورا انکار کرد پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم ان الله یعلم
ان احدکما کاذب فهل منکما من تائب خدای عز و جل می داند
که یکی از شما دروغ زن است کیست از شما که توبت کند هلال
گفت بابی انت وامی یا رسول الله من نگفتم رسول گفت تالله و صدق
پیغمبر گفت لعان کنید هلال چهار بار لعان کرد چون خواست که پنجم
کند پیغمبر گفت صلی الله علیه اتق الله یا هلال و ان عذاب الدنیا

اهون

اهون من عذاب الآخرة و اگر این پنجم بار بگویی بدروغ عذاب
خدای بر تو لازم آید و واجب شود هلال گفت خدای عز و جل
مرا بدین عذاب نکند چنانکه تو مرا بدین حد نزدی و پنجم سخن بگفت
و لعنت بکرد آنگه چون وی بپرداخت پیغمبر گفت زن را بگو
بگوی وی چهار بار بگفت بار پنجم گفت بترس از خدای عز و جل که
عذاب این جهانی صعب‌تر نباشد که عذاب آن جهانی
زن فرو ایستاد و خواست که اقرار دهد آنگه گفت والله
لا افضح قومی و پنجم بار کلمه غضب بگفت پیغمبر علیه السلم
فرقت افگند میان ایشان و حکم کرد بدانکه فرزند زن را
باشد و سه بار بخواند آنگه گفت پیغمبر صلی الله علیه اگر فرزند
چنین و چنین باشد از شوهر باشد و چنین و چنین باشد از زانی باشد
و صفت آن و آن یاد کرد چون فرزند بیامد شبیه زانی داشت
و آن نعت نکوهیده بود که پیغمبر علیه السلم یاد کرده بود پیغمبر گفت
لولا الایمان لکان لی ولها شان اگر نه این سوگندها را
بودی که وی یاد کرده است مرا با وی کار بودی یعنی حد

برزدی و یرا

و دانک که از آن حوادث که اندر معنی قذف افتاد اندر روزگار
پیغمبر صلی الله علیه قصه اول عایشه بود رضی الله عنها و آن
چنان بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون قصد سفری
کردی قرعه زدی میان زنان خویش هر زن که قرعه برو
افتادی ویرا با خویشتن ببردی عایشه ام المومنین و سیدة
نسا العالمین رضی الله عنها و عن ابیها گفت یکبار قرعه
مرا افتاد اندر غزوی که پیغمبر صلی الله علیه قصد آن کرده بوذ
از پس آنکه آیة الحجاب فرو ذامده بوذ و مرا همی بردند اندر هودج
رفتیم تا آنکه که پیغمبر صلی الله علیه از غزو پرداخت
و باز گردید تا آنکه که نزدیک مدینه رسیدیم و لشکر
خواست تا بر دارد من پاره ای از لشکر فرا تر شدم قضا حاجت
را و باز آمدم و بنگرستم عقدی در گردن داشتم از جزع ظفار
گسیخته شده بوذ و از گردن من بیفتاده مر جستن آن
مشغول شدم و آن گروه مردمان که رحل و هودج مرا داشتندی

هودج

هودج بر اشتر نهاذند و چنان پنداشتند که من اندر هودج
و اشتر را بجنبانیدند و برفتند و من عقد جستم و بیافتم پس آنک
لشکر برداشته بوذ و منازل ایشان خالی کرده و آنجا هیچ
کس داعی و مجیب نمانده و من دانستم که ایشان بطلب
من آیند و مرا باز جویند باز منزلگاه که آنجا بوذم و من آنجا
بنشستم تا طالبی کی باشد مرا و روز بالا بر آمد چون آنجا بنشستم
خواب مرا غلبه کرد آنجا بخفتم و صفوان بن معطل السلمی
ثم الذکوانی تعریس کرده بوذ و از پس لشکر همی آمد بامداذ
چون بر جایگاه من بگذشت مردمی دید خفته فراز آمد مرا دید
باز شناخت که مرا پیش از آنک آیة الحجاب فرو آمده بوذ
پس گفت انا لله و انا الیه راجعون من بدان استرجاع وی
از خواب اندر آمدم و روی خویش بچاذر بپوشیدم بخدای که
با من هیچ سخن نگفت از پس از استرجاع مگر آنک اشتر را بخوابنید
تا من پای بر دست اشتر نهادم و بر اشتر نشستم و وی همی رفت
و آن اشتر همی کشید تا آنگه کی در لشکر رسیدیم نزدیک نماز پیشین

و ایشان فرو ذامده و گروهی هلاک شده اندر شان
و کان الذی تولی کبره عبد الله بن ابی سلول پس با مدینه
آمدیم و مرا اندکی بیماری بود یکماه و مردمان خوض میکردند
اندر قول اهل افک و من از آن بی خبر بوذم و اندر بیماری افتاده
از پیغمبر صلی الله علیه از لطف همی ندیدم و آن شفقت که
هر باری دیدمی از نیز بیش بودی چون در آمدی و سلام
کردی و گفتی چونید ایشان و مرا از آن سبب چیزی اندر دل
می آمدی از وی و از آن سرگرانی گفته بوذ چند اشتر تا آنکه
که بهتر شدم شبی بیرون آمدم با زنی که نام وی ام
مسطح بود قصد متبرزی داشتم و من شب با شب بیرون
آمدمی و آن پیش از آن بوذ که کنیفها ساختند با نزدیک خانها
بیرون نی شدیم که عرب بیرون شدندی و من با ام مسطح همی رفتم
و نام وی عاتکه بنت ابی رهم بن عبد المطلب بن عبد مناف بود
و مادر وی دختر صخر بن عامر بوذ خاله ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه
و پسرش مسطح بن اثاثه بن عباد بن عبد المطلب بود

برما برفتیم

پس با رفتیم چون بیرون شدیم همی آمدیم ام مسطح را پای
اندر چادر آمد و بروی اندر آمد گفت تعس مسطح بروی اندر
افتاد مسطح گفتم ویرا دشنام همی دهی مردی را که اندر
حرب بدر بوذه است گفت یا هنتاه ای نشنوده ای آنچ
وی گفته است گفتم چه گفته است مرا از آن گفته وی
خبر داد بقول اهل افک من از آنک بودم بیمار تر گشتم
و بیماری بر بیماری بیفزوذ مرا و چون با خانه آمدم و پیغمبر صلی الله علیه
و سلم اندر آمد و سلام کرد و گفت چونست شما را گفتم
مرا دستوری دهی تا نزدیک پدر و مادر شوم و مرا قصد
آن بود تا مگر از آن خبر از زبان ایشان برسم تا چون بوذ مرا گفت
دستوری هست آمدم نزدیک پدر و مادر و گفتم مادر را
این چیست کی مردم بر می دارند مادر گفت ای دختر خویشتن
بر دل که کم بوذ که زنی نیکو بوذ مردی او را دوست دارد
و ویرا وسنیان باشد که اندر خوی ایشان چیزی گویند
گفتم آه مردمان این گفتند گفت آری از شب نزدیک وی بوذم

واشک از چشم من بیرون دوید و هیچ باز نستاذ و جواب
اندر چشم من نماند از سبب چون بامداد شد برخاستم و پیغامبر
را بنشستم پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب را بخواند و اسامه
بن زید را بخواند و وحی از آسمان نمی آمد و با ایشان مشورت کرد
اندر باب مفارقت من اما اسامه بن زید اشارت کرد و مصطفی
هیچ دانست از پاکیزگی او و اهل بیتش او و بداخ اندر دل وی
بود از دوستی ایشان گفت یا رسول الله ایشان اهل تواند و ما از
ایشان بجز خیر چیزی ندانیم و اما علی علیه السلم گفت لم یضق الله
علیک والنساء سواها کثیر وان سال الجارية تصدقك خدای تعالی
از کار تو بر تو تنگ فرا نگرفته است و جز او زنان بسیارند و اگر
از کنیزک بپرسی راست گوید پیغمبر صلی الله علیه بریره را بخواند
و گفت هل رایت من شیء یریبک من امر عائشه هیچ چیز دیدی
از کار عائشه که بر تو اشکال آورد و بدگمانی در دل افگند بریره
گفت بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که من هرگز
روی هیچ کار بد ندیدم که مرا چشم فرا بایست کرد ؛ بگانک وی

دختری

عیو روز حجست بوبه قول کند عائشه گفت رضی الله عنها
چون پیغمبر صلی الله علیه این سخن تمام گفت اشک اندر چشم من باز
استاد تا یک قطره نماند و گفتم پدر و مادر خویش را جواب دهید
پیغمبر را اندر باب من گفتند بخدای که ندانیم که چه گوییم و من جوان
بودم و قرآن چیزی از قرآن ندانستم گفتم لیکن من دانم که شما چیزی
از من معنی شنیده اند تا دلهای شما اندرین باب مستغرق کرده
است و اگر من گویم که من ازین بری الساحه ام شما مرا تصدیق نکنید
و راست نمی دارند و اگر اعتراف کنم بکاری نا کرده که خدای
تعالی داند که بری ام شما از باور دارید هیچ مثلی ندانم مگر
آنک پدر یوسف گفت و نامش یاد ندارم فصبر جمیل والله المستعان
آنگه بر گردیدم از ایشان و پهلو بر فراش نهادم و می دانستم که من
از آن بری ام و الله جل ذکره بیزاری من پدید کند ولکن ندانستم
که اندر شان من وحی فرستد تا تا آن بر خوانند اندر قرآن بیکار
من بیزدل من حقیرتر از آن بود که بدان سخن گویند و با کسی
آنرا بر خوانند ولکن امید می داشتم که مگر پیغمبر علیه السلم خوابی

که خدای عز جل بدان بیزاری من پدیدار آید پس گفت بخدای
کا پیغمبر علیه السلم درین سخن بود که اثر وحی بر پیغمبر علیه
السلم پدید آمد چون آن حال کشف افتاد پیغمبر علیه السلم بخندید
و عرق از پیشانی وی همی رفت اول سخنی که گفت این بود یا
عائشه البشاره لها فقد ذو الجلال بیزاری تو از گناه پدید کرد
و آیت فرستاد مادر من گفت برخیز و نزدیک وی رو و شکر
کن وی را گفتم بخدای که وی را من هیچ شکر نکنم و سپاس
ندارم مگر خدای را عز و جل که بیزاری من از گناه و فرو فرستاد
و اندر برخی از روایات آمده است که عائشه رضی الله عنها
گفت بحمد الله لا بحمدک یا رسول الله خدای عز جل این فرو فرستاد
ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم تا آخر ده آیت اندر آن بر آمد
و ابو بکر صدیق نفقات کردی بر مسطح چون درویش و قرابت
وی را گفت بخدای که من نیز بروی نفقات نکنم هرگز پس از آنک عائشه را
چنین گفت خدای عز جل آیت فرستاد و لا یاتل اولوا الفضل منکم
والسعه تا آخر گفت لا احب ان یغفر الله لکم ابو بکر صدیق

گفت

ثمّ ۱۳
۹۹۰۱۹۳۰۹۱۳
بنام ع یازده
۹۳۰۹۱۳۵

یعنی که سود حمله و پراکندن و هر که بیراه گرداند گو و را کام من چون
از جمله رسولانم وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ
آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
بگو سپاس خدای را بر نعمتهای وی فرا شما نماید نشانهای خویش تا بدانید آنرا
یعنی روز بدر و مجاهد گوید یعنی عبرتها که اندرین سما است و اندر آسمان و زمین
و خدای عز و جل غافل نیست از آنچ شما همی کنید

سورة القصص ثمان وثمانون آية مكية

و این سوره مکی است و آیاتش هشتاد و هشت است و کلماتش
هزار و چهارصد و چهل و یکی است و حروفش پنج هزار و هشتصد است
ابی کعب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گفت هر که بر خواند
طسم القصص هیچ فرشته نماند اندر آسمان و زمین که وی را گواهی دهد
روز قیامت که وی صادق است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُوا

می یاد کنیم از خبرها که از آیات کتابی است ظاهر ایکه گفت
می خوانیم عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ
من نبو اوخبر موسی و فرعون بحق گروهانی را که ایمان آرند
بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۞ إِنَّ فِرْعَوْنَ
خود فرعون تکبر کرد اندر زمین مصر واهل او را حدیثی فرقت کرد
اندر زمین و نشیعی ضعیف می داشت گروهی را که می کشت عَلَا
فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا
اندر زمین و می کرد مردم ایشان را هم
يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَ
ضعیف می داشت جماعتی از ایشان و می کشت پسران ایشان را
وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ
و زنده می گذاشت زنان ایشان را یعنی دختران که وی بود از
الْمُفْسِدِينَ ۞ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى
تباه کاران و می خواهیم که منت نهیم بر آن کسانی
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ

که ایشان را



وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۞
که ایشان را ضعیف می داشتند اندر زمین و کنیم ایشان را امام و کنیم ایشان را
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ
معنی یا اقتدا با ایشان کنند اندر خیر و وارث اموال کرد ایشان یعنی مال فرعون
و ممکن کردانیم ایشان را اندر زمین مصر و شام و فرا نماییم فِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
فرعون را و هامان را و لشکرهای ایشان را از ایشان آنچه می
يَحْذَرُونَ ۞ وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى
ترسیدند که هلاک ملک ایشان بر دست وی بود و وحی کردیم
بمادر موسی یعنی اندر دل وی افکندیم أَنْ أَرْضِعِيهِ
فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ
و نام مادر موسی یوخابذ بنت لاوی بن یعقوب که شیر ده و ترا
چون بر موسی ترسی اندر افکن و را در دریا وَلَا تَخَافِي وَلَا
تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ
مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞ و مترس بر وی و اندوه مدار که ما

ورحله رسول خواهیم کرد   ابن عباس گوید چون بنی اسرائیل
بسیار گشتند بمصر و معصیتها را کار دن گرفتند و اخبار ابرار
بر ایشان سعت بردند و امر معروف کردند خدای عز و جل
قبط را بر ایشان مسلط کرداند چنانک یاد کردیم آنگاه
ایشان را برهانید از ایشان بر دست پیغمبر خویش موسی علیه
السلم   ابن عباس گوید چون ولادت مادر موسی نزدیک رسید
از آن قابلان که فرعون موکل کرده بود بر زنان بنی اسرائیل یکی
دوست مادر موسی بود چون ورا درد بزاد آمد وان قابله را بخواند
چون موسی بزاد او را نوری دیدمیان دو چشم موسی که وی بلرزید
از آن و حب موسی اندر دل وی شد و گفت من خواستم که فرعون
را خبر دهم ولکن دوستی وی اندر دل من شد اکنون نگاه که
ورا نگاه داری که من پندارم که اینست از علام که وبرا
می جویند و قابله بیرون آمد یکی از جاسوسان فرعون ورا بدید
آمدند بسرای مادر موسی گفت یا مادر آنک چاره سازی دردی
متحیر گشت ندانست که چه کند موسی را اندر خرقه ای بپیچید و بسوزی

بود کرم یافته از پس که اسفنه سده بود او را در آن تنور نهاد
و مرد آمد چون کشها فرعون اندر آمدند که فتند قابله اینجا چرا
آمده بود گفت او دوست منست بزیارت آمده بود ایشان ازین
بر نرید باز گشتند چون ایشان بیرون شدند خرد مادر موسی بجای
باز آمد خواهر موسی را گفت کجاست کودک گفت ورای پنجم چون نگرستند
کرستن وی بشنید از تنور و خدای عز و جل آن آتش بر وی برد
و سلامت کرد آنده بود همچنانک بر ابراهیم علیه السلم آنگه بترسید
از زن از جستن فرعون خدای عز و جل اندر دل وی افکند تا وبرا
تابوتی کند و موسی را در آن نغیبه کند و اندر رود نیل افکند مادر موسی
آمد بنزدیک درودگری از اهل مصر از جمله قوم فرعون و از وی تابوتی
بخرید خود دیگر و برا گفت این را چه خواهی کرد گفت کودکی خرد اندر
نهان می کنم از بیم فرعون و بخواست که دروغ گوید چون تابوت
بخرید درودگر رفت تا ایشان فرعون را خبر دهد خدای عز و جل
زبان وی فرو گرفت تا سخن نتوانست گفت بدست اشارت می کرد
و ایشان با وی اندر نیامدند خشم گرفتند روی وی برا زدند و بدر کردند

بود کرم

رپاس پدر کشتاد پار کردید با ایشان را حبر کند رپاش دیگر پاره
کلک شد و چشمش کور گشت و اندر چاه افتاد کرد کی اگر
از آن بهتر شود آن چه کویند الله زبان و چشم وی باز داد پس لعنت
بار خدایا مراد لالت کن پذیرفته شده بک الله تعالی ویرا ایمان داد
واستفاق بام موسی الیم من الماء والشن من الشجر ان جمله است
خدای عز و جل می کوید در شان موسی علیه السلم
فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ بود
پس برگرفت آل فرعون بناگاه تا عاقبت آن بود که دشمن و هلاک کننده ایشان
عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
واندوه ایشان که خود فرعون و هامان
وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ❁ وَقَالَتِ
و سپاه ایشان بود گناه کاران و خاطیان و گفت
امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ
زن فرعون این قرة عین است مرا و ترا
لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ

بکشید

مکشید وی را تا مگر سود دارد ما را او را فرا گیریم ویرا وَلَدًا
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ❁ فرزندی و ایشان
ندانستند که من آن کنم که خود خواهم و نمی دانستند که
هلاک ایشان بر دست وی خواهد بود و نمی دانست نبی اسرائیل
که ما ویرا از دریا بیرون آوردیم بسلامت وَأَصْبَحَ
فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ
و گشت دل مادر موسی فارغ خواست که پیدا کند
لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ
آنرا اگر نه آنرا بودی که ما بستیم بر دل وی یعنی ویرا شکیبا کردیم
قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
بر دل وی تا باور دارد وعده خدای را که او را داده بود که ویرا
ویرا باوی دهد بیشتری از مفسران گفتند معنی
آنک می گوید واصبح فواد ام موسی فارغا آنست که دل وی
خالی کردند از همه چیزی مگر از یاد کرد موسی حسن بصری
گوید معنیش آنست که دل وی خالی کرده بود از آن و

که خدای عز و جل روی کرده بود و آن وعده که ویرا داده
و آن فراموش کرد از بهر آنک شیطان بیامد و اندر دل وی
افکند و گفت نخواستی که فرعون ویرا بکشد تا ثواب و مردان
ترا باشد بدست خویش ویرا اندر دریا غرقه کردی پس
چون خبر بشنید که فرعون ویرا یافت اندر نیل گفت آه اندر دست
دشمن افتاد و آن وعده که خدای عز و جل ویرا کرده بود فراموش
کرد ان کادت لتبدی به ابن عباس گوید خواست که
گوید وای پسر من از اندوه و آرزو و مقاتل گوید چون
تابوت اندر آب افکند از دید که موج او را یکبار برمی
افکند و یکبار فرو می برد که هلاک شود خواست که
بانگ کند از شفقت کلبی گوید چون موسی بزرگ شد
و مردمان می گفتند پسر فرعون است مادر او را آن
دشوار همی آمد خواست که آواز دهد و گوید کی این پسر
منست نه پسر فرعون و دانست که آن از خدای عز و جل
است و مادر موسی زن و ویرا اندر دریا افکند یعنی رود نیل

و فرعون

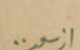
و فرعون را دختری بود و جز او وی فرزند نبود و گرامی ترین
خلق بود بر وی فرعون طبیبان را بیاورد و ساحران را جمع کرد
جمع کرده بود اندر باب وی و کاهنان را گفتند با ملک
این را هیچ علاج نیست مگر یک چیز و آن آنست که شبه مردمی
از نزد دریا بیرون آید فلان سال در فلان روز دوشنبه وقت
آفتاب بر آمده و تف وی بر صرع مالی درست شود چون آن روز
بود فرعون را مجلسی ساختی شد که ویرا بود بر کنار دریا نیل
و آسیه بنت مزاحم با وی و دختر با کنیزکان اندر کنار
دریا نشست و بازی می کرد با کنیزکان و آب بر ایشان
همی ریخت تا بوت فرا رسید موج آنرا می برد تا بر درختی
رسید آنرا فرو داشت فرعون گفت چیزی اندر دریاست
بر درختی از درخت بگیرید آنرا از هر سو کشتیها اندر افکندند
و برگرفتند و پیش وی بنهادند خواستند که در آن بگشایند
نتوانستند آسیه بنگریست اندر میان تابوت نوری دید
که هیچ کس از ایشان که حاضر بودند آن ندیده بودند از آن نور

خدای عز و جل خواست که آسیه را گرامی کند آسیه
مر آن تابوت را بگشاد کودکی دید سخت با ساز و ابروی وی
نوری دید تابان و ابهام خویش اندر دهن گرفته و از آن می‌مکید
خدای عز و جل روزی وی از آنجا همی رساند و خدای عز و جل
دوستی وی اندر دل آسیه افکند و فرعون مر او را دوست
نداشت گروهی گفتند از قوم فرعون ایها الملک ما همی پنداریم
که این آن فرزندست که تو از آن همی ترسی ورا بکش
که این از بیم تو به دریا افکندند فرعون خواست تا ورا بکشد آسیه
گفت ورا مکش که این قرة العین بود مرا و ترا و ما را سود
دارد تا ما این را فرزندی گیریم و این از پیش از آن بود که ایشان را
فرزند نبود و مر او را فرعون بخواست و فرعون ورا با آسیه داد
و اما گفت که مرا هیچ حاجت نیست بوی پیغمبر علیه السلام گفت
اگر فرعون آن روز گفتی که وی قرة العین مراست چنانک از تو
است خدای عز و جل ورا راه نمودی چنانک آسیه را ولکن خدای
عز و جل خواست که ورا محروم کرد اندکه اندر سابق علم

وی رفته

وی رفته بود پس گفتند آسیه را ورا نامی کن و مر او را موشا
نام کرد گفت از بهر آنکه ما ورا اندر میان آب و درخت یافتیم
یعنی اصل ما آب و شجر درخت این قصه مادر موسی تا ایدر رفت
وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن
و گفت خواهر وی را مریم که بر اثر وی برو و خبر وی طلب کن
که از خشم وی بیفتاده بود جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ
از دور بنگریست و ایشان ندانستند که وی خواهر اوست و حرام
کردیم بر وی شیرها مر آن زنان که مادر وی نبودند و دایگان را همی آوردند
پس آوای کرد خواهر موسی گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ
أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ
ای شما را دلالت کنم بر اهل بیتی که ورا همی دارند و ورا شیر دهند
و ایشان ورا ناصح باشند فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ
تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ
پس باز دادیم ورا با مادر تا چشم وی روشن گردد و اندوه ندارد و بداند

وعده خدای حق است ولکن بیشتری از ایشان ندانند که خدای ورا
وعده کرده است وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ
آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ و چون بزرگ شد و مستوی گشت عطا
دادیم ورا فهم و علم از پس نبوت و همچنان جزا دهیم نیکوکاران را
ابن عباس گوید که بلغ اشده آن بود که سی و سه ساله شده بود
و استوی آن بود که چهل ساله رسید پس چون موسی بزرگ شد
وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ
اندر شهر شد اندر وقت غفلت از أَهْلِهَا فَوَجَدَ
فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ
مردمان آن شهر یافت اندر آنجا دو مرد جنگ همی کردند با یکدیگر
این از شیعت وی یعنی از بنی اسرائیل اهل دین وی وَهَٰذَا
مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن
و آن از دشمن وی یعنی از قبط پس فریاد خواست از وی آنک
شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ



از شیعت وی بود بر آنک از دشمن وی بود مشتی زد موسی
مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ
نه بقصد از آنکه ورا بکشد کشته شد و مرگ برآمد بر وی گفت این
عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ
از عمل و کردار شیطان است که وی دشمنی که بی راه کند پیدا
محمد بن کعب گوید علی حین غفلة میان نماز شام و نماز خفتن و گفته
اند بهر روز بود وقت قیلوله آنگه که مردمان غافل باشند
سدی گوید آن شهر که موسی اندر آن شد منف بود از زمین مصر و
گویند همی بود که آنرا حالین گفتندی از زمین مصر بود دو فرسنگ
بود به مصر سدی گوید سبب آنکه وی اندر آن شهر شد آن بود
چون موسی بزرگ شد همچنانک فرعون برنشستی او نیز برنشستی
و لباس همچنان پوشیدی که وی پوشیدی و ورا موسی بن
فرعون خواندندی روزی فرعون برنشست موسی علیه السلام
غایب بود چون باز آمد گفتند فرعون برنشست وی برنشست
و بر اثر وی برفت وقت قیلوله اندر آمد و وی بزمین منف بود اندر

شهر شد و بازارها خالی شد و محمد بن اسحق گوید موسی
را از بنی اسرائیل گروهی بوذند که بوی اعتقاد کردندی
و برای وی اجتماع کردندی چون موسی قوی شد و دانست
حق او وی است خواست که قوم بر وی اقرار کنند و فرعون را
مخالفت کنند اندر دین و آن بهی گفت و انکار همی کرد بر ایشان
تا آنگه که ویرا باز یاد کردند و بیم همی رسانیدند وی بترسید
اندر بخوده از آن دهها شدی پنهان از فرعونیان ایشان از ...
علی حین غفلة من اهلها و گروهی گفتند آنگه که موسی کودکی
قصد فرعون کرد بفرمود تا ویرا بکشند و آسیه گفت کودکی
است نشناسد ... حال یاد کرده موسی دست فرا جمر
نکرد و فرا جمر کرد و فرعون گفت وی کودک است و لکن ویرا
ویرا از شهر بیرون کنند چون بیرون کردند بار نیامد تا بزرگ شد
آنگه اندر شهر آمد علی حین غفلة من اهلها از وقتی که مردمان
غافل بودند کار و خبر وی فراموش کرده بوذند اندر وقت
عهد و علی بن ابی طالب علیه السلم گوید علی حین غفلة من

اهلها

اهلها از بوذ که روز عیدی بوذ ایشانرا وقت لهو بود و طرب
بذان مشغول شده بودند و مصریان گفتند دو مرد جنگ همی کردند
یکی از شیعت موسی بود سامری بوذ و یکی از قبط بوذ طباخ بوذ
نام وی فلیثون بوذ ابن عباس گوید چون موسی بفرعون مردان
رسید هیچ کس از آن فرعون بر وی هیچ ستم نتوانستی کرد بنی اسرائیل
با بنی اسرائیل امتناع کردند از سخره و ستم کشیدن پس چون ایشانرا
دیدند که جنگ همی کردند وی خشم گرفت و ایشان همی بدانستند
نصرت وی بنی اسرائیل را و لکن همی گفتند از بهر آنست که ویرا
شیر ایشان داده پس موسی گفت آن کس را که از قوم فرعون بود
دست از بنی اسرائیل بدار گفت ویرا از بهر آن همی گیرم تا همه مطبخ
مادر تو برد و ایشان مسارعت همی کردند که اسرائیلی گفت دروغ
می گوید موسی علیه السلم فرعونی را مشتی بزد کشته شد
موسی پشیمان شد که ویرا نفرموده بودند پس ویرا اندر ریگ پنهان کرد

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي

گفت ای بار خدای ستم کردم بر تن خویش ... بی فرمان تو ... مرا

فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۞

پس بیامرزید ویرا خدای که وی غفور و رحیم است

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ

گفت یا رب بدان نعمت که بر من کردی که مرا بیامرزیدی

و عفو کردی هرگز ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ۞ پشت و یار مجرمان

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ

نباشم ابن عباس گوید استثنا نکرد لاجرم خدای
عز و جل بار دیگر مبتلا کرد و گشت اندر شهر بیمناک که بترسید
تا ویرا بگیرند و بکشند بسبب آن قبطی چشم همی داشت خبرها

فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ

پس آن کسی که دی از وی یاری خواسته بوذ فریاد خواست از
موسی که از فرعونیی خواست که ویرا سخره کند موسی اسرائیلی را گفت

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ ۞ فَلَمَّا

تو بیراهی ظاهر و از آن گفت که پشیمان شده بوذ از کشتن قبطی

أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ

صبر ... (?)

و اگر طاعت دارید ویرا راه یابید و نیست بر

الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۞

بر رسول مگر رسانیدن ظاهر و پیران و حکما چنین گفته اند
هر که سنت امیر کند بر خویشتن قول و فعل سخن حکمت
باشد و هر که هوا را بر خویشتن امیر کند اندر قول و فعل بدعت
سخن گوید نه بینی که خدای عز و جل همی گوید و ان تطیعوه تهتدوا

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا

وعده کرده است خدای آن کسانی را که ایمان آورده اند از شما و کرده اند

الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ

کارهای نیکو که خلیفت کند ایشانرا اندر زمین

كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ

همچنانک خلیفت کرد آن کسانی را که از پیش ایشان بودند بنی اسرائیل
و ممکن کند ایشانرا اندر زمین چنانک خلیفت کرد

لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ

آن کسانی را که پیش از ایشان بودند دین ایشان که پسندیده است ایشانرا و فرموده

وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي

ایشان را و بدل دهد ایشان را از پس خوف ایشان ایمنی مرا می پرستند

لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ

با من هیچ انباز نگیرند و نه چیزی و هر که کافر شود پس از



بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

پس از این ایشان آنکه ایشان فاسقان یعنی تباه کاران

و این آن بود که پیغمبر علیه السلم و صحابه وی رضی الله عنهم

اندر مکه بودند خایف آنکه به مدینه شدند همه با خوف بودند

تا آنکه خدای عز و جل دین خویش را ظاهر کرد اندر و ایشان را

بر دشمنان خویش ظاهر کرد اند و ایمن گشتند و اندر این

دلیل است بر درستی خلفاء الراشدین و خلافه که کرد اندر ایشان

اینکه خدای تعالی وعده کرد خلافت ایشان را و جابر بن عبد الله

روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه گفت خلافت از پس

اندر امت من چهار تن باشد ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

و سفینه روایت کند که پیغمبر علیه السلم گفت خلافت از پس

من سی سال باشد آنگه از پس آن ملک باشد و گفت

و بپای

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُوا

و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و فرمان برید

الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ لَا تَحْسَبَنَّ

پیغمبر را تا مگر بر شما رحمت کنند مپندار یا محمد

الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ

آن کسانی را که کافر شده اند که ایشان عاجز کرداننده اند اندر زمین ما را

وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝

اندر کردند و مأوای ایشان اندر نار و ماوی ایشان دوزخ است و بد

بازگشتگاه است ٥ مقاتل گوید که اسما بنت مرثد

را بنده بود و سرا اعلامی بود بزرگ اندر آمد بوقتی که وی را

کراهیت بود آمدن وی را وی آمد نزدیک پیغمبر صلی الله

علیه و سلم و گفت خادمان و غلامان بود که اندر آیند

اندر وقتی که ما از آن کراهیت کنیم خدای عز و جل این فرستاد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ

ای آن کسانی که ایمان آورده اند دستوری خواهند از شما آن کسانی

مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ

که ملک شما اند و آن کسانی که بلوغ نرسیده باشند

مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَوٰةِ الْفَجْرِ

از شما یعنی از کودکان سه بار اندر پیش نماز بامداد

وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ

و آن وقت که جامه بنهید خواب را از گرمی روز

وَمِنْ بَعْدِ صَلَوٰةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ

و از پس نماز خفتن سه عورت است شما را یعنی سه وقت اند

لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ

اوقات خلوت و عورت نیست بر شما و نه بر ایشان حرجی و بعد

بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ

و اطفال هیچ حرج اندر آن از پس آن وقتها که طواف

بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ

می کنند بر شما برخی بر برخی همچنین پیدا کند خدای شما را

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَإِذَا بَلَغَ

و خدای داناست و حکیمست و چون برسند

اطفال

الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا

اطفال از شما بوی احتلام دستوری خواهند اندر آمدن

كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

چنانکه دستوری خواستند آن کسانی که از بر ایشان بودند از اطفال

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ

همچنین پیدا کند خدای عز و جل شما را حجتهای خویش و خدای

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ

داناست و حکیمست و از پیرانی که نشسته اند از جهت

النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا

زنان آن زنان که امید ندارند شوی کردن

فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ

نیست بر ایشان هیچ حرج که بنهند جامه های خویش را چادر

غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ

مگر خود را آرایش نمایند و اگر بپرهیزند از چادر نهادن

خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ لَيْسَ

همه بوداشان را و خدای عزّ و جل سنواست داند همهٔ ایشان نیست

عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ

بر نابینا حرج و نه بر اعرج

حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ

حرج و نه بر بیمار حرج و نه بر

أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ

تنهای شما و چون خدای تعالی این فرو فرستاد لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل ...
سود دار ... هیچ کس طعام ... الله فرو فرستاد

بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ

وه ... که طعام خورند اندر خانهها خویش و با خانهها پدران خویش

و با خانهها مادران خویش و با خانهها برادران خویش

أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ

و با خانهها خواهران خویش و با خانهها اعمام

أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ

خویش و با خانهها عمات خویش و با

أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ

خانهها خالان خویش ... و با خانهها خالان ...

و با خانهها

أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ

و با خانهها که کلیدان بدست شما باشد یعنی اندیکرا

فراگرفته باشند و با خانهها دوستان شما

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا

أَوْ أَشْتَاتًا

نیست بر شما هیچ حرج که اگر خورید

همه یا پراکنده و جدا جدا و اندر سبب نزول این بسیار

اختلاف است و درستتر آنست که عطاء خراسانی

گوید که توانگران از یاران اندر وقت اندر سرای درویش

شدی از خویشان وی یا از دوستان وی و وی را طعام

هوا دادی وی گفتی حرج کنم که از طعام تو خورم بود درویش

و من توانگر خدای عزّ و جل دهشت فرو فرستاد اندر این باب

و نه چنان بود که اندرین آیتها اباحت طعام انگر و ...

است بی دستوری بلکه سر آن است که دستوری

بودی ایشان حرج همی کردندی ...

خدای عزّ و جل از حرج برداشت که ایشان همی نداشتند و گروهی

بودند از بنی کنانه که ایشان را بنو لیث بن عمرو گفتندی

که ایشان حرج کردندی از آنک تنها طعام خورند و بودی

که یکی از ایشان بنشستی از بامداد تا شبانگاه و طعام اندر پیش

وی نهاده تا مگر کسی بود که با وی طعام خورد خدای تعالی این

فرو فرستاد ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی حرج نباشد

که طعام خورید اگر بهم خورید و اگر جدا

فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ

چون اندر خانهها شوید سلام کنید بر خویشتن یعنی بر یکدیگر

تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ

تحیتی و سلامی از نزدیک خدای ... مبارک پاکیزه همچنین ... خویش

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

همچنین روشن و پیدا همی کند خدای شما را تا مگر شما بشناسید

ابن مسعود گوید که پیغمبر صلی الله علیه گفت سلام

نامی است از نامهای خدای عز و جل او را فاش دارید اندر میان خویش

که هرگاه که مرد مسلمان بر قومی بگذرد و بر ایشان سلام

کند

کند و بر ایشان یک درجه فضل باشد و اگر ایشان

جواب دهند و برا جواب دهد آن کسی که از ایشان بهتر باشد

و ابو هریره گوید که پیغمبر علیه السلم گفت هرگاه که یکی از شما

اندر مجلسی شود سلام کند اگر خواهد که بنشیند چون بنشیند

چون برخیزد باز دیگر سلام کند که یک سلام از دیگر اولیتر

نیست و عطاء خراسانی گوید که کسی اندر خانهای شود

بر اهل و عیال خویش و کسی آنجا باشد سلام کند و اگر آنجا

کس نباشد گوید السلم علینا من ربنا السلم علینا و علی عباد الله

الصالحین السلم علی اهل البیت و رحمة الله و برکاته

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

خود مومنان آن کسانی اند که ایمان آورده اند بخدای و رسول وی

وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ

و چون باشند با وی بر کاری که جامع باشد ایشان او

يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ

جای نروند یا نماز جمعه یا جماعتی بهم ... از وی دستوری خواهند از وی خود

انکسانی که دستوری می خواهند

يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

خود ازکسانی که ایمان اورند ایشان بخدای و رسول وی

می معر باشد بوحدانیت خدای و رسالت مصطفی

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ

و چون دستوری خواهند از تو رحمن از کارها ایشان

حسبی که ایشانرا در پیش امد

لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ

دستوری ده انکس را که خواهی از ایشان یعنی

انک مطلع باشد دستوری دادن

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

وامرزش خواه از خدای که خدای امرزنده است مهربانست

لَّا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ

بَعْضِكُم بَعْضًا مکنید دعای رسول میان شما چون دعاء

شما مر یکدیگر را ابن عباس گوید معنی اینست که از دعای

رسول

رسول بترسید و حذر کنید هرگاه که وی را خشم ارید از راحات

مدارید که دعاء شما باشد بر یک دیگر از براکه

دعای وی موجب مستجاب بوذ ناچاره اندر رسد و دعاء

شما گاه اندر نه رسد و مجاهد و قتاده گویند مخوانید

وی را چنان که یکدیگر را خوانید مگویید یا محمد یا که نام وی

چون بر یند بسیل توقیر و احترام و تفخیم و تعظیم و تشریف

یاد کنید یا نبی الله و یا رسول الله و بر وی تواضع گویید

و ازیم از گفتند علماء دین که چون مصطفی صلوات الله علیه

یاد کنند دیگری یاد کنند با نام وی که دیگری را از

یاران وی یا از امتان وی یا از دیگر یاد کنند چون وی را یاد

کنید صلوات فرستند گویند اللهم صل علی محمد و علی آل

محمد و یا گویید پیغمبر علیه السلم و این لفظ وی را مخصوص دانند

و دیگر کس را از ائمه و خلفا و علما دین ذکر یاد کنند و خلاف

کنند که روافض کنند خذلهم الله که گویند علی علیه السلم

و علی صلوات الله علیه و فرق از میان وی و پیغمبر علیه السلم بر دارند

[illegible]

و نشسته کنند ندان گروهی از غالیان که ایشان گویند

که علی پیغمبر بوذ و جبریل را علیه السلم بوی فرستاذند غلط

کرد و پیغمبر شد و از ایشان گویند العنوا صاحب الریش و بدان

جبریل را خواهند علیه السلم لعنت بر ایشان باد و گروهی از

غالیان بر گویند که خدای تعالی علی را بیافرید و بر عالم

بوی کرد و وی خدای ثانی است چنانک ترسایان گویند اندر عیسی

علیه السلم و حماقت ایشان و ضعف نفس ایشانرا حد نیست

و این گروه که وی را صلوات فرستند نشستی است که می کشد

بدین غالیان خدای عز و جل داند که اندر دل ایشان چیست

خداوند عز و جل یار ما ارحمه برعتها نگاه دارد از بفضل خویش

الله گفت خدای عز و جل از گروهانی را از منافقان که می پراکندی

روز خندق ببیک کرسته همی کردند بی ولی اجازت پیغمبر علیه السلم

هم کراخندی خدای عز و جل این فرو فرستاد اندر شان ایشان

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ

خود داند خدای از کسانی را که خویشتن را می بیرون برند از میان شما

ای دستوری

بی دستوری مصطفی صلوات الله علیه لی ایشان بیک دیگر پناه کنند تا چون از میان بیرون روند

لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ

بترسانند از کسانی را که خلاف می کنند از فرمان خدای که

أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ

فرا ایشان رسد فتنه ای از کشتن یا زلزله یا سلطانی جابر که بر ایشان

مسلط کنند و یا فرا ایشان رسد عذابی دردنمای اندر دنیا

أَلِيمٌ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

بدانید و اگر باشید که خدای راست انچ اسمانهاست

وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ

و زمین بدرستی که خود داند انچ شما بر انید و ان روز

يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ که شما را با فرمان وی کرد انند خبر دهد ایشانرا

انچ کرده باشند انست که گفته شد حال روافض

سورة الفرقان ستون و سبع آیه مکیة

وان سوره مکی است و آیاتش هفتاد و هفت است
بی خلاف و کلماتش هشتصد و هشتاد است و حروفش
سه هزار و هشتصد و سی و سه است رسول گفت
صلی الله علیه واله وسلم هر که این سوره برخواند اندر
بهشت شود روز قیامت بی شمار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
نام خدای مهربان بخشاینده

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ
بزرگوار و دایم است بزرگ صفت که هستی همه را اوست آنکس که فرو فرستاده است فرقان بر

عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا
بندهٔ خویش یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه تا باشد جمله خلقان را بیم کننده
یعنی جن و انس و کل ما خلق الله تعالی

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنکس که وراست پادشاهی آسمانها و زمین و فرا

وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي
نگرفت فرزندی و نبود وراه انبازی اندر

الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا
پادشاهی و بیافرید هر چیزی که آفریده بود و مقدر کرد آنرا تقدیر کردنی تمام و راست

وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ
و فرا گرفتند از دون وی خدایانی که نیافرینند

شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ
چیزی و ایشان را همی بیافرینند و نتوانند

لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ
مر خویشتن را هیچ مضرت و هیچ منفعت و نتوانند

مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا وَقَالَ
تا خویشتن را مرگی افکنند و نه زندگانی و نتوانند که
خویشتن را زنده کنند و گفتند

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ
آن کسانی که کافر شده اند یعنی النضر بن الحارث و اصحابه نیست
این قرآن الا دروغی که فرا ساخته است محمد صلی الله علیه

وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ
و یاوری داده است ورا گروهی دیگر جهودان و لیکن بعد

جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا وَقَالُوا أَسَاطِيرُ
جبر و یسار و عدّاس ولی حویطب عبد العزی جدا فرو دیدند سخن بستنی
و دروغی که کلام خدای را با فترا منسوب کردند و گفتند افسانها

الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً
پیشینگان است نبشته است او را جاری و املا می کنند بر وی بامداد

وَأَصِيلًا قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ
و شبانگاه بگو یا محمد او را فرو فرستاده است آنکه همی داند



السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ
سر نهانها اندر آسمانها و زمین که وی

كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا وَقَالُوا مَالِ
هست آمرزنده و بخشاینده و گفتند چه بوده است

هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي
این رسول را یعنی حال وی که طعام همی خورد ما را و همی رود

اندر بازار

فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ
اندر بازارها و معاش همی جوید چون دیگر و فرستادندی فرود
فرستهٔ نا ورا تصدیق کردی و با وی بیم نمودی

فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ
داعی دیگر و یا و را بیندازد و اوردی چیزی که از آن نفقه
همی کردی یا و را طلب معاش بایستی رفتن یعنی

كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا
گنجی یا و را بوستانی بودی که از آن همی خوردی

وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا
و گفتند کافران مومنان را متابعت همی کنند مگر
و این قصه اندر سورهٔ بنی اسرائیل برفت

رَجُلًا مَّسْحُورًا انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا
مردی را مسحور نگر یا محمد تا چون همی زنند

لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
ترا مثلها بس گمراه همی شوند و هیچ راه همی نیابند

تبارك الذي إن شاء جعل لك خيرا من

پاک است و با برکات آنکسی که خواهد کند ترا بهتر از

ذلك جنات تجري من تحتها الأنهار

این بهشتها که می رود از زیر درختانش جویها

ويجعل لك قصورا بل كذبوا بالساعة

و بکند ترا کوشکها بلکه دروغ داشتند قیامت

واعتدنا لمن كذب بالساعة

و ساختیم آنکس را که دروغ داشت روز قیامت

سعيرا إذا رأتهم من مكان

آتش سوزان چون ببیند ایشان را از جای

بعيد سمعوا لها تغيظا وزفيرا

دور شنوند او را خشم و آواز

علت گرفته باشد

وإذا ألقوا منها مكانا ضيقا مقرنين

و چون اندر افکنند ایشان را از آنجا اندر جای تنگ دستهای ایشان با گردن

يفسدون في الأرض ولا يصلحون

که تباهی می کنند اندر زمین و صلاح نمی کنند

قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه وأهله

گفتند ایشان سوگند خورید بخدای که ناگاه شب بکشیم او را و اهلش را

ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك

پس گوییم خداوند خون او را که حاضر نبودیم اندر هلاک

أهله وإنا لصادقون ومكروا

اهل وی و ما راستگویانیم و مکر کردند

مكرا ومكرنا مكرا وهم لا

مکری و مکر کردیم مکری و ایشان

يشعرون فانظر

نمی دانستند بنگر

كيف كان عاقبة مكرهم أنا

چگونه بود سرانجام مکر ایشان که ما

دمرناهم وقومهم أجمعين فتلك

هلاک کردیم ایشان را و قوم ایشان را همه آن

بيوتهم خاوية بما ظلموا إن في

خانهای ایشان است خراب و خالی به آنکه ستم کردند که

ذلك لآية لقوم يعلمون

اندر آن عبرتی است

مر گروهی را که بدانند

وأنجينا الذين آمنوا وكانوا يتقون

و برهانیدیم آن کسانی را که ایمان آوردند و می پرهیزیدند

ولوطا إذ قال لقومه

أتأتون الفاحشة وأنتم تبصرون

آن خصلت فاحشه و شما می بینید که آن فاحشه است

أئنكم

لتأتون الرجال شهوة من دون

ای شما می آیید بمردان طلب شهوت را از دون

النساء بل أنتم قوم تجهلون فما

زنان بلکه شما گروهی اید جاهل پس نبود

كان جواب قومه إلا أن قالوا

جواب قوم وی مگر آنکه گفتند

أخرجوا آل لوط من قريتكم إنهم

بیرون کنید آل لوط را از ده خویش که ایشان

أناس يتطهرون فأنجيناه وأهله

مردمانی اند پاکی جوینده پس برهانیدیم او را و اهل او را

إلا امرأته قدرناها من

مگر زن او تقدیر کردیم او را

الغابرين وأمطرنا عليهم مطرا فساء

از باقی ماندگان و باران فرستادیم بر ایشان بارانی پس بد است

باران مایه کاران بود و باران بد بر ایشان باران از سنگ چه زشت است

مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ۝ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ

باران است ترسانیده کان را بگو یا محمد سپاس و منت خدای را هلاک

کافران یعنی پاسبانان را امنی و سلام باد عَلَىٰ عِبَادِهِ

الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ۝

بر بندگان وی آن کسانی که اختیار کرده است ایشان را از بهر

رسالت کلبی گوید برین جمله امت محمد را می خواهد الله بهتر

الرام خدای را ایشان ای یاری ستایند أَمَّنْ خَلَقَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم

یا الله که آفرید آسمانها و زمین و فرو فرستاد شما را

مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ

از آسمان آبی پس برآوردیم بدان بستانها با زینت

مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا ۗ

و نیکو نبود شما را که بتوانستید که برویانید درخت آن را

أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ۝

از خدای

ای خدای دیگر هست با خدای یا ایشان گروهی اند که همی برگردند

أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ

و سر باز همی زنند و یا آن کسی بهتر است که زمین را آرام داده است با مردمان

یا بگرداند اندر دست خویش و بنه افکند و کرده است

خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ

گشوده اندرون جویها و او کرده است آن را کوهها با ثبات

وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ۚ

امن جعل الا

و او کرده است میان دو دریا خوش و شور مانعی یا با تو بگو کارها اند

ای خدای دیگر است با خدای که وی را یاری دهد چنین نیست بل بیشتر

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ أَمَّن يُجِيبُ

ایشان همی ندانند و یا آن کسی که بهتر اجابت کند

الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

درمانده را اندر سختی آنکه که وی را بخواند و کشف کند از وی

وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ۚ

قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ۝ و شمارا خلیفتان زمین کند

یعنی اهل آن را هلاک کند و شما را بجای ایشان بنشاند ای

خدای دیگر هست با خدای که وی را یاری دهد اندکی یاد

همی کنید نعمت خدای ذو النون مصری گوید که مضطر

آن بود که وی را هیچ علتی مانده باشد بهیچ چیز دون خدای

عز و جل تشنه تر گوید آن باشد که دست بر خدای دارد

با سبب عبادت خود هیچ التفات نکند ابن عباس گوید مضطر

آن بود که وی را هیچ پشت و پناه نباشد أَمَّن يَهْدِيكُمْ

فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ

و یا آن کسی بهتر که راه نماید شما را اندر تاریکیها بر و بحر و آن کسی که بفرستد

الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ

بادها را بشارت دهنده از پیش باران یا آن را پیدا کند

أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ۚ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝

ای خدای دیگر هست با خدای که وی را یاری همی دهد و برتر و داننده است

خدای از انبازان او را انبازی گیرند أَمَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ

ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ

و باران

مُّسْلِمُونَ ۝ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ

مسلمان باشند اندر معلوم خدا و چون واجب گردد عذاب و خشم خدای بر ایشان

أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ

بیرون آریم ایشان را دابه ای از زمین با ایشان سخن گوید

أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ۝

که مردمان بحجتهای ما بی گمان نبودند از پس بیرون آمدن وی یعنی کافران

و ابن عمر گوید رضی الله عنه که آن آنکه بود که مردمان امر

معروف و نهی منکر رها کنند اندر میان ایشان پیغمبر گفت صلی الله علیه دابه

سه بار از زمین بیرون آید یکبار در اقصی الیمن خبر وی اندر بادیه فاش

گردد و اندر مکه روزی مردمان نشسته اندر مسجد حرام بیرون آید

از زمین اندر آن مسجد یعنی از میان رکن اسود تا آنجا که باب بنی

مخزوم است از دست راست آنکسی که سی بیرون آید مردمان

از وی نگریزند و هیچ که داند که از خدای بیواز کرد ببینند

وی بر ایشان بگردد و روی ایشان روشن گرداند چون کوکب

دری آنکه اندر زمین سه روز دو کس اندر وی رسد و گوید اکنون

که نماز کنی و مومن و کافر ایشان کنند نام مردمان
کافر را از مومن باز دانند مومن را گویند یا مومن کافر را
گویند یا کافر و اندر خبری دیگر هست که با وی باشد
عصای موسی و خاتم سلیمان و روی مومن بعصای موسی روشن
کرداند و روی کافر بخاتم سلیمن نشانی کند و اندر خبری
امده است که بالای وی شصت رش باشد و اندر خبری
امده است که از احاد بیرون اید صدروی کس رسیده بود
و سو روی بچ وی بیرون نیامده باشد دانی بود جهار پای
و موی بسیار دارد ابن عمر گوید جان بلند باشد که اسرش
اندر میغ همی ساید و پایهاش بر زمین باشد وهب گوید
روش چون روی مردم باشد و دیگر خلقتهاش چون خلقت
طیر باشد کعب گوید صورتش چون صورت خر باشد و جمع
ان چیزها واجب کند تا جمله از متشابه اندر وی مجتمع باشد
وحذیفه بن الیمان از پیغمبر صلی الله علیه روایت کند که
وی گفت عیسی با مسلمانان طواف همی کند بر امون کعبه که از من

بخنده

بخندد جانک بفند بلهای مسجد همه بخنبند و صفا بسکافد
از ان سوی که سعی دارد و دابة الارض از انجا بیرون اید
ويوم نحشر من كل امة فوجا ممن
و ان روز که ما برانگیزیم از هر امتی گروهی از ان نه
يكذب باياتنا فهم يوزعون
تکذیب کنند بحجتهای ما پس اول ایشانرا همی دارند تا اخر
حتى اذا جاءوا قال اكذبتم باياتي
وا رسند تا انکه جمله را اندروزخ برند تا چون ساخته شوند گوید
ایشانرا تکذیب کردند بحجتهای ما ولم تحيطوا بها
علما اماذا كنتم تعملون
و دانستید از راه معرفت و با چه همی کردید بتصدیق یا تکذیب
ووقع القول عليهم بما ظلموا
و واجب شد عذاب بر ایشان بدان ظلم که ایشان همی کردند
فهم لا ينطقون الم يروا انا جعلنا
پس ایشان سخن نگویند ای ندانند که ما افریدیم

الليل ليسكنوا فيه والنهار مبصرا
شب را تا ایشان ارام گیرند اندران و روز را تا فرا بینند اندران
ان في ذلك لايات لقوم يومنون
و هر اندران عبرتهای است گروهی را که ایمان ارند
ويوم ينفخ في الصور ففزع من في
و ان روز که اندر دمند اندر صور بترسد هر که اندر
السموات ومن في الارض الا
اسمانهاست و هر که اندر زمین مگر
من شاء الله وكل اتوه داخرين
انکسی که خدای خواهد و همه اند بوی صاغر ان
عمر گوید اعرابی امد بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه و بپرسید
از صور گفت قرنی است که در وی بدمند اندر
دمند مجاهد گوید صور چون هیئت بوق باشد و بوق را
صور خوانند بلغت یمن و پیغمبر صلی الله علیه گفت انعم
وصاحب القرن قد التقمه الحون وضاحبهته ينظر

من

العليم ومن جاهد فانما يجاهد
و داناست و هر که جهاد کند خود نه جهاد خویشتن را کند
لنفسه ان الله لغني عن العالمين
که ثواب و منفعت ان و برا باشد که خدای بی نیاز ست از عالمیان
والذين امنوا وعملوا الصالحات
و ان کسانی که ایمان ارند و کارهای نیکو کنند لنكفرن
عنهم سيئاتهم ولنجزينهم احسن
بپوشانیم از ایشان بدیهای ایشان و پاداش دهیم ایشانرا نیکوتر
الذي كانوا يعملون ووصينا
از انچه همی کردند و وصیت کردیم الانسان
بوالديه حسنا وان جاهداك
مردمانرا بپدر و مادر که نیکوی کند یعنی و اگر جهاد کنند با تو
لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما
تا شرک اری بمن انچیزی را که ترا بدان علم نیست یعنی دیگری را
سریک نیست طاعت مدار ایشانرا الي مرجعكم فانبئكم

بما كنتم تعملون ❁ که مرجع شما با منست خبر دهم
شما را بانچ می کردیذ و این آیت اندر سعد بن ابی وقاص
فرو آمده است چون وی مسلمان شذ مادر وی را گفت صابئ
از دین برگشتی بخذا که هیچ شفقت مرا از سرما و گرما باز ندارد و هیچ چیز
نخورم و نیاشامم تا آنگه که کافر شوی مر سعد را اندوهگین کرد
از وی پیغمبر صلی الله علیه خذای عز و جل این آیت فرستاد و آیة اندر
لقمان است والاحقاف و ویرا فرمود تا با وی نکوی کند و لکن اندر
شرک ویرا طاعت ندارد و کی از پیغمبر صلی الله علیه پرسید که نیکوی
با که کنم و طاعت که دارم گفت مادر را آنگه مادر را آنگه پدر را
آنگه نزدیکان آنکه هر که نزدیکتر باشد واثر روایت کنند
از پیغمبر علیه السلام که وی گفت بهشت اندر زیر قدم مادران است
والذين آمنوا وعملوا الصالحات
و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کنند اندر
لندخلنهم في الصالحين ومن
آریم ایشان را اندر جمله شایستگان و از الناس

ادمان

من يقول آمنا بالله فإذا أوذي
مردمان است که می گوید گرویدیم بخذای چون رنجه دارند ویرا
في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله
اندر حق خذای نهند فتنه مردمان و رنج ایشان چون عذاب خذای
ولئن جاء نصر من ربك ليقولن إنا كنا
و اگر آید نصرتی از خدای تو گویند ما بودیم
معكم أوليس الله بأعلم بما في صدور
با شما ای نیست خدای داناتر کسی بانچ اندر دلهای
العالمين ❁ وليعلمن الله الذين آمنوا
خلقان است و خود داند خذای از کسانی را که ایمان آورده
وليعلمن المنافقين ❁ وقال الذين
و نا بد اند حال ایشان خلقان را مجاهد گفت این آیت در حق
کسی فرود آمده که ایمان آورده بود و از ترس بلای فرا ایشان
رسیدی و گفتندی از کسانی كفروا للذين
آمنوا اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم

که کافر بوذند مر آن کسانی را که ایمان آورده بوذند بباشید
کنید دین ما را و ما بر گیریم گناهان شما ای خذای عز و جل ایشان را
تکذیب کرد و گفت وما هم بحاملين من خطاياهم
من شيء إنهم لكاذبون ❁ و ایشان
بر گیرند از خطاهای ایشان از هیچ چیز و خود ایشان دروغ
زنان اند وليحملن أثقالهم وأثقالا مع
و بر گیرند هر کسی گرانیهای گناهان خویش و گرانیهای
دیگر یعنی از کسانی که بیراه باشند ایشان را با گرانیها أثقالهم
وليسألن يوم القيامة عما كانوا
ایشان را و بپرسند روز قیامت ایشان را از آنچ ❁ يفترون
ولقد أرسلنا نوحا إلى قومه فلبث
و خود فرستادیم نوح را بقوم بستاد فيهم ألف
سنة إلا خمسين عاما فأخذهم
اندر میان ایشان هزار سال کم از پنجاه سال و اگرفت ایشان را
الطوفان وهم ظالمون ❁ فأنجيناه

طوفان

طوفان و ایشان ظالم بوذند ابن عباس گفت نوح را بخلق
فرستاد چهل ساله بوذ مر آن کم پنجاه سال دعوت کرد و پس
طوفان شصت سال زیست رهانیدیم ویرا وأصحاب
السفينة وجعلناها آية للعالمين ❁
و اهل آن کشتی را و آن کشتی را نشانی کردیم جهانیان را وإبراهيم
إذ قال لقومه اعبدوا الله واتقوه



و یاد کن ابراهیم را آنگه که گفت قوم خویش را بپرستید خذای را و بترسید
از وی ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون ❁
آن بهتر است مر شما را اگر می دانید إنما تعبدون
من دون الله أوثانا وتخلقون إفكا
و خود می پرستید از دون خذای بتانی را و می گویید دروغی
إن الذين تعبدون من دون الله لا
که آنان خود از کسانی که می پرستید از دون خذای نه بادر
يملكون لكم رزقا فابتغوا عند الله
نتوانند مر آنک شما را روزی دهند بجویید نزدیک خذای

الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ

روزی و بپرستید ورا و شکر کنید ورا

إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۞ وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ

بازی خواهند برد شمارا و اگر تکذیب کنید ورا بدرستی کذب

كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ

کرده است امتانی از پیش شما و نیست بر رسول

إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۞ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ

مگر رسانیدن پیدا ای می بینند که چگونه بیدا کند

يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى

خدای خلق را انگه اعادت کند و چون آن بر

اللَّهِ يَسِيرٌ ۞ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ

خدای آسانست بگوی بروید اندر زمین

فَانْظُرُوا

و بنگرید

كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ

که چگونه بیدا کرد خدای خلق را و باز پدید آرد

النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ

انگه خدا ای آفریند آفرینش دیگر

دیگر ای

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ يُعَذِّبُ

بدرستی که خدای بر همه چیزی قادر است و نوا عذاب کند

مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ۞

آنرا که خواهد و بخشاید آنرا که خواهد و با وی گردانید شما را

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي

و نیستید شما عاجز کنندگان اندر زمین و نه اهل

السَّمَاءِ

آسمان

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

آسمان و نیست شما را از دون خدای هیچ دوستی و هیچ یاری

نَصِيرٍ ۞

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ

و آن کسانی که کافر شدند به نشانهای خدای و دیدار وی

أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ

ایشانند که نومید شدند از رحمت من و ایشانند که ایشان را

عَذَابٌ أَلِيمٌ ۞ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ

عذابی است دردناک و از قصه ابرهیم و اله

نا قصه ابرهیم آمد و نبود جواب قوم وی

إِلَّا أَنْ قَالُوا

اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ

مگر آنکه گفتند بکشید ورا یا بسوزید ورا پس برهانید خدای

ورا از آتش

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

يُؤْمِنُونَ ۞

که چون اندر آن عبرتها است مرگروهی را که ایمان آرند

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

که ایمان آرند و گفت ابرهیم قوم خویش را فرا گرفتید اندر دون خدای

أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ

بتانی را و آن دوستی است میان شما اندر زندگانی

الدُّنْيَا

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ

این جهان انگه روز قیامت کافر گردد از شما برخی

بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ

برخی را و لعنت کنند برخی برخی را بیزار شوند

النَّارُ

و جایگاه شما آتش

وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۞ فَآمَنَ لَهُ

است و نیست شما را هیچ یاری و معبود هیچ پس ایمان آورد وی

لوط

لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ

لوط و گفت که من هجرت کننده‌ام بخدای خویش که او

هُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ۞ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

که عزیز است و صواب کار است و بدادیم او را اسحق و یعقوب

وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ

و نهادیم اندر ذریت وی پیغمبری و کتاب یعنی توریت

وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي

و بدادیم او را مزد وی اندر دنیا و وی اندر

الْآخِرَةِ لَمِنَ

الصَّالِحِينَ ۞ وَلُوطًا إِذْ قَالَ

آن جهان از جمله شایستگان باشد و یاد کن لوط را آنگه که گفت

لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا

قوم خویش را ای شما می کنید خصلتی پلید که

سَبَقَكُمْ بِهَا

مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۞ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

سبقت کرده است بر شما از آن هیچ کس از خلقان ای خود شما قصد

الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ
مردان می کنید و راه می زنید و اندر مجلس خویش
فِي نَادِيكُمُ
الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ
منکران می کنید
یعنی کسی که بر شما بگذرد سخریت می کنید سخر کفت ایشان اندر مجلسها
نشستندی و کاسه که پنهاده ندی و هر که بر ایشان بگذشتی بوی انداختندی
اگر بروی افتادی آن کس بوی اولیتر بودی پس نبود جواب قوم وی
إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ
مگر آنکه گفتند بیار بما عذابی از خدای اگر هستی تو
قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ
از راستگویان اندر وعده عذاب گفت لوط یاربی مرا نصرت ده
بر این قوم مفسدان یعنی تباه کاران
وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا
إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو
و چون بیامدند رسولان ما با براهیم بشارت گفتند ما هلاک خواهیم کرد
أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا

مردمان این ده را که اهل این ده بودند
ظَالِمِينَ
ستمکاران

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ
گفت رسولان را خود اندرین ده است لوط گفتند ما بهتر دانیم که کیست
فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ
اندر آنجا خود برهانیم ورا و قوم وی را مگر زن وی را که هست وی
مِنَ الْغَابِرِينَ
وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا
از گذشتگان و چون آن وقت بود که آمد رسولان ما
لُوطًا
سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا
مر لوط اندوهمند شد بسبب ایشان و تنگدل شد و گفتند ایشان وی را که
تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا
مترس و اندوهمند مباش که ما برهانیم ترا و اهل ترا مگر
امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
إِنَّا مُنْزِلُونَ
زن ترا که برهانیم که وی از کشتگانست یعنی اندر علم خدای عز و جل
ما فرو فرستیم
عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ
بر اهل این ده عذابی از آسمان بآن فسق که می کردند ایشان
السَّمَاءِ
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
وَلَقَدْ تَرَكْنَا
و خود بگذاشتیم

مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
از ایشان عبرتی ظاهر گروهانی که خردمندان باشند یعنی آثار آنها
وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ
بر آن خراب شده ایشان فتاده کو بدان سنگها که باقی مانده بود
از آنکه بر ایشان باریده بود و فرستادیم بمدین برادر ایشان را شعیب
گفت یا قوم من
اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا
الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
بپرستید خدای را و امید دارید بروز آخرت و تباه مشوید اندر زمین
مُفْسِدِينَ
فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ

تباه کاران
تکذیب کردند ورا فرا گرفت ایشان را
الرَّجْفَةُ
فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ
زلزله پس گشتند اندر منازل خویش هلاک شده
وَعَادًا
وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ
و یاد کن عاد را و ثمود را و خود پدید آمده است شما را از مسکنها ایشان
وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ
و بیاراسته

و بیاراسته بوده است مر ایشان را دیو کردارهای ایشان و منع کرده بود
عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
از راه حق و ایشان بودند اهل خرد و بصیرت لکن بر ضلالت
وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ
و قارون را و فرعون را و هامان را و خود آورد
جَاءَهُمْ
مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي
بر ایشان موسی حجتها گردن کشی کردند اندر
الْأَرْضِ
زمین
وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ
فَكُلًّا أَخَذْنَا
و نبودند اندر گذشته از عذاب ما هر یکی را گرفتیم بعقاب وی
بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا
از ایشان کس بود که فرستادیم بروی بادی که سنگ بر ایشان بارید
یعنی قوم لوط
وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ
و از ایشان کس بود که فرا گرفت ویرا صیحه یعنی ثمود و از ایشان کس
است که فرو بردیم زمین یعنی قارون و از ایشان کس بود
مَنْ أَغْرَقْنَا

که غرقه کرداندیم و برابی فرعون و قوم وی

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

و نبود خدای اکه برایشان ستم کند و لکن ایشان بودند که بر خویشتن

يَظْلِمُونَ ۞ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ

ستم کردند داستان ازکسانی که فرا گرفتند از دون

دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ

خدای یارانی یعنی اصنام که نصرت ایشان چشم دارند چون مثل

عنکبوت است که خانه فرا با فتخانه لکان خانه و براکنی کم هیچ باز

ندارد از سرما و گرما

بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ

چنان از بتان ایشان را سود ندارند و ضعیفترین خانها

لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۞ إِنَّ اللَّهَ

خانه عنکبوتست اگر ایشان همی بدانند و خدای

يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ

همی داند آنچ ایشان همی خوانند از دون خدای از هر چیزی که بود و بس

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۞ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ

و وی است

و وی است آنک نه همانست و صواب کار ست

وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ۞ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ

و بدانند آنرا مگر خردمندان جابر گوید که پیغمبر علیه السلام این آیت بر

خواند آنگه گفت عالم آن بود که فرمان خدای بداند و بدان کار کند

و بیافرید خدای آسمانها

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ۞

و درین براستی وحق وخود اندر

آن عبرتی است مومنان را

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ

الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ

برخوان یا محمد آنچ وحی کرده آمد بتو از قرآن و بپای دار نماز که خود نماز

تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

باز دارد و زجر کند

فحشها و منکرات و معنی صلوة اینجا قرآن است چنانک گفت ولا تجهر بصلاتک

ابن مسعود گوید و ابن عباس که مراد درین نماز ست و هر که نماز

وی را از منکر باز ندارد و بمعروف بنفرماید آن نماز وی را بیفزاید مگر

دوری از خدای و پیغمبر صلی الله علیه گفت نماز نیست آن کس را که

طاعت نماز ندارد و طاعت نماز آن بود که از فحشا و منکر باز ایستد

و پیغمبر را گفتند علیه السلام فلان نماز همی کند و بشب

دزدی همی کند گفت نمازش باز دارد و مر او را از آن

وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ

و یاد کرد خدای بزرگتر

ابن عمر گوید

از پیغمبر علیه السلام که وی گفت اندر معنی این آیت که

ذکر خدای شما را بزرگتر و فاضلتر و بهتر از ذکر شما خدای را

حکما گفته اند زیرا آنک ذکر خدا بر هر استغنا بود و ذکر بندگان

بر حال افتقار و حاجت بود و ذکر خدای دایم بود و ذکر

بنده موقت و منقطع بود و ذکر خدای بنده را از فضل و کرامت

وی بود و ذکر بنده جز منفعت و دفع مضرت نبود و ذکر

خدای از پیش ذکر بنده بود و ذکر بنده از پس ذکر خدای بود

و ذکر خدای هیچ علت ممتحنه نبود و ذکر بنده معلول بود

بعلتهاء گوناگون و ذکر خدای بنده را زبان گشاده گرداند

و ذکر بنده مخلوق بود و ذکر خدای بنده را نامخلوق بود

و قتاده گوید و ابو الدردا همچنین یاد کرد خدای بزرگتر و فاضلتر

از همه عبادتها و همه چیزها جز از وی نه بینی که ابن مسعود

روایت

روایت کند از پیغمبر صلی الله که وی گفت اندر معنی این

که خدای عز و جل همی گوید ولذکر الله اکبر گفت ذکر

خدای بهمه حالی نیکوتر و فاضلتر و ذکر آن بود که مر وی را

یاد کنی بنزدیک از چیزی که حرام کرده است از بهر آن کار

و یاد کنی بنزدیک از چیزی که حلال کرده است فرا کاری

و ابو الدردا گوید ای خبر دهم شما را بهترین کارهای شما

و دوستترین از شما نزدیک ملک شما و از بهترین شما را از

آنک روی بدشمن نهید و گردن ایشان زنید و ایشان گردن

شما همی زنند و از سیم و زر که همی دهید گفتند چیست یا ابا

الدردا گفت ذکر خدای تعالی چنانک گفت ولذکر الله اکبر

سلمان را گفتند ای الاعمال افضل کدام عمل فاضلترست

و بزرگتر گفت قرآن همی نخوانی ولذکر الله اکبر ذکر خدا

فاضلتر و هیچ چیز فاضلتر از ذکر خدای نیست معاذ بن جبل

گوید پیغمبر را علیه السلام پرسیدم کدام کار ست بنزدیک خدای

عز و جل دوستر گفت آنکه چون بمیری زبان تو کار دارد بذکر خدای عز و جل

بوهریره گوید که رسول صلی الله علیه گفت الدنیا ملعونٌ
ملعونةٌ ما فیها الا ذکر الله او عالم او متعلّم ملعونست دنیا و هرچ
در دنیاست مگر ذکر خدای عز و جل یا عالمی یا متعلمی و ذکر را
ازان بود کی فاضلتر از همه چیزها است که ثواب ذکر هم ذکر
بود قال الله سبحانه و تعالی فاذکرونی اذکرکم بوهریره
گوید که رسول صلوات الله علیه گفت که خدای عز و جل گفت
انا عند ظن عبدی بی و انا معه حین یذکرنی فان ذکرنی
فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملاءٍ خیرٍ منه و ان اقترب
الی شبرًا اقتربت الیه ذراعًا و ان اقترب الی ذراعًا اقتربت
الیه باعًا و من اتانی یمشی اتیته هرولة من نزدیک ظن بنده
خویشتنم یعنی اعتقاد بود و من با وی ام انگه مرا یاد کند بنده اگر خود
من ویرا یاد کنم بنزدیک خویش اگر مرا یاد کند اندر جماعتی من ویرا
یاد کنم اندر جماعتی بهتر از ایشان و اگر من نزدیکی جوید بقدر ارشی
من ویرا ثواب دهم باضعاف آن اگر وی بیفزاید اندر طاعت
من بیفزایم اندر ثواب و هر که اقبال کند بر طاعت من

چنانک

چنانک کسی استقبال کند برو رفتن من ثواب دهم ویرا بیشتر
ازان کردار وی چنانک کسی که استقبال کند برو بدویدن
کسی بیشتر باشد از رفتن وی ۵ و سدی گوید که بومالک
گفت ذکر خدای اندر نماز بزرگتر از نماز و ذکر ست در نماز کی ترا
باز داشته است از فحشا و منکر ۵ و گروهی گفتند ذکر خدای
بزرگتر ازانکه با آن چیزی از معصیتها نماند ۵ و ابن عباس گوید
که اندرین آیت خدای عز و جل هیچ چیز فریضه نکرد ابر بندگان
خویش کی نه آن را حدی نهاد معلوم مگر ذکر او وی را از هیچ حد ننهاد
بلکه گفت اذکروا الله ذکرًا کثیرًا یاد کنید خدای را یاد
کردنی بسیار و هیچ کس را معذور نداشت اندر آن مگر آن کسی
را کی معلول باشد بر عقل نه بینی که خدای عز و جل همی گوید الذین
یذکرون الله قیامًا و قعودًا و علی جنوبهم گفت اندر شب و روز
کوه و دشت اندر حال غنا و اندر حال فقر و اندر سر و علانیت
و اندر حال بیماری و صحت بوسعید خدری گوید کی رسول را گفتم صلی الله
علیه یا رسول خدای کدامست بندگان تو کی درجت وی بزرگترست

نزدیک خدای عز و جل گفت آن کسانی که یاد کنند خدای را
بسیار و یا غازی که اندر سبیل خدای جهاد کند گفت
آری و اگر غازی نیز که شمشیر همی زند با کافران و مشرکان
تا انگه که شمشیر وی بشکند و جمله تن وی خون آلود شود درجت
ذاکر خدای ازان فاضلتر و بزرگتر باشد و ابن عباس گفت که
پیغمبر صلی الله علیه می گوید هر که عاجز آید از شما که رنج کشند
و شب را احیا کند و بخل کند بمال نفقه نتواند کرد و بزدل
کرد جهاد نتواند کرد بسیار یاد کند ذکر خدای عز و جل
ویرا آن بهتر ابوسعید خدری گوید مردی آمد بنزد رسول
صلی الله علیه و گفت مرا وصیتی کن گفت بر تو باد کی هر کاری
کنی کی آن رهبانیت مسلمانی است و بر تو باد یاد کردن
خدای عز و جل و خواندن کتاب وی و خالد بن عمران روایت کرده است
از رسول صلی الله علیه که وی گفت هر که بسیار یاد کند خدای را
در طاعت خدای را یاد کرده باشد اگرچه اندک باشد
نماز و روزه وی و هر که فراموش کند خدای را عز و جل طاعت خدای

نداشته

نداشته باشد عایشه گفت رضی الله عنها کی پیغمبر
علیه السلام گفت چون فردا رستخیز خدای عز و جل بندگان را
جمع کند حساب را و حفظه را بیارند آنچ نبشته باشند از اعمال
ایشان خدای عز و جل گوید ایشان را نگرید تا هیچ چیز باقی است
ویرا گویند بارخدایا هیچ نماند آنچه شنیدیم و دانستیم همه نوشتیم
الله تعالی گوید نزد من چیزی است که شما ندانید من ویرا
جزا دهم بدان و آن ذکر خفی است انس بن مالک گوید روایت
از پیغمبر صلی الله علیه که وی گفت کی از شما یاد کنید خدای را
تا انگه که بوی نگرند و گویند دیوانه است و اندر اثر
آمده است که موسی علیه السلام گفت ای بار خدا بنده دوست تر
کدامست بنزدیک تو گفت آنکه مرا یاد بیشتر کند گفت کدام
بنده عالمترست از بندگان تو گفت که علم بیشتر همی جوید گفت
کدام بنده صابرترست بنزدیک تو گفت آن بنده کی خشم را فرو خورد
کعب الاحبار گوید که خدای عز و جل با موسی سخن گفت موسی گفت ای
بار خدای من بر حالی باشم که ترا بزرگتر ازان دارم که ترا یاد کنم

حال کسی در آب دریا باشد و با ما اهل جوش محال طلب کرده باشد

گفت یا موسی اذکرنی علی کل حال و اندر خبر آمده است از پیغمبر علیه السلم

که ذکر خدای عز و جل همی یاد کرد اندر همه احوال بستر و این موافقست

انا الله یاد کردم از حدیث موسی علیه السلم و مشهورست اندر حدیث جبرئیل

که پیغمبر را گفت علیه السلم ما الاحسان پیغمبر جواب داد و گفت

ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک این خلق را

همی پرستی چنان بوذ که تو و را همی بینی که اگر تو و را نه بینی وی ترا

همی بیند و چاره روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم که

که همی گفت اندر خطبه تقربوا الی الله تعالی قبل ان تموتوا و بادروا

بالاعمال الزاکیة قبل فوتها و صلوا ما بینکم و بین ربکم بکثرة الذکر له

همی ذکر کرد اندر خبر که وصال را معنی بوذ مشتر از آنک بنده دایم

ذاکر بوذ خداوند خویش را یاد خدای عز و جل و را یاد کند چنانک گفت

اذکرونی اذکرکم والله یعلم ما تصنعون

ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی

و خدای داند انچ شما همی کنید و خصومت مکنید با اهل کتاب مگر بدانک

هی احسن

هی احسن الا الذین ظلموا منهم وقولوا

نکوتر بوذ مگر ایشان که ستم کنند از ایشان ... [illegible]

حرمت دهند و گویند امنا بالذی انزل الینا وانزل

الیکم والهنا والهکم واحد ونحن

له مسلمون ایمان آوردیم بذان کی فرو فرستاده اند با ما و با نکه

فرو فرستاذه اند شما و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرا او طبعیم

و ابو هریره گفت که اهل کتاب توریت همی خواندند بعبرانی

و از تفسیر همی کردند بعربیت مسلمانان را پیغمبر صلی الله علیه گفت تصدیق

مکنید اهل کتاب را و تکذیب نکنید ... و قولوا امنا بالذی

انزل الینا و انزل الیکم الایه وکذلک انزلنا الیک

الکتاب فالذین اتیناهم الکتاب

و همچنان فرو فرستادیم بر اسمان همچنانک بتو فرو فرستادیم کتاب

و آن کسانی که ایشان را داده ایم کتاب یؤمنون به ومن

هؤلاء من یؤمن به وما یجحد بایاتنا الا

ایمان آورند بدان چون عبد الله بن سلام و اصحابه و از ایشان یعنی اهل مکه

کس هست که ایمان آرد بذان یعنی مومنان از اهل مکه و انکار نکند بحجتها مگر

الکافرون وما کنت تتلوا من قبله

کافران و همی نخواندی ازپیش از کتاب من کتاب

ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون

که بتو فرو فرستادیم هیچ کتاب و هم نه نبشتی بدست خویش که اندر شک اوفتادندی

بل هو ایات بینات فی صدور الذین

و گمکاری ... حجتها است کی وی نوشته است ... و حجتها و الوال

وی حجتهاست ظاهر پیدا اندر دل از کسانی که داده اند اوتوا

العلم وما یجحد بایاتنا الا الظالمون

ایشان را علم و دانش و انکار نکند ایشان را بحجتها مگر ستمکاران یعنی ظالمان

وقالوا لولا انزل علیه ایة من ربه قل

و گفتند چون فرو فرستاده نبود وی نشانی از خدای وی چنانک

فرستاذند پیغمبران دیگر را بگوی انما الایات

عند الله وانما انا نذیر مبین اولم

حجتها خدای راست و من خود رسولی ام ترسانده پیدا ای نیست

یکفهم

یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم

بود ایشان را که ما فرستادیم بر تو کتابی که همی خوانند بر ایشان

ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون

و خود اندران رحمتی است و یادکردن گروهی را که ایمان آورند

جواب آنست که ایشان گفتند لولا انزل علیه ایة من ربه و گروهی مسلمانان

کتبها اولین همی خواندند الله تعالی این آیت بفرستاد قل کفی

بالله بینی وبینکم شهیدا یعلم ما فی

بگوی کفایت کننده است خدای میان من و شما گواهی کی من رسول اویم او میداند

کتاب وی است داند آنچ اندر السموات والارض

والذین امنوا بالباطل وکفروا بالله

آسمانهاست و اندر زمین و آن کسانی که ایمان آورده اند بباطل و کافر شدند

بخدای اولئک هم الخاسرون ویستعجلونک

ایشانند که ایشان زیان کاران اند و شتاب همی خواهند از تو

بالعذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین

عذاب و خود دوزخ محیط است کافران ... [illegible]

يوم يغشيهم العذاب من فوقهم

ان روز كه فرا رسد عذاب ايشان از بالاى ايشان و

ومن تحت ارجلهم ويقول ذوقوا ما

واز زير پايهاء ايشان وگويم ايشان را بچشيد انچ

كنتم تعملون يا عبادي الذين آمنوا ان

شما بوديد مى كرديد اى بندگان من از كسانى كه ايمان آورده اند مرا

بر طاعت كسى با مخالفت من كه ارضي واسعة

فاياي فاعبدون زمين من فراخ است مرا

پرستيد و همه مخلوق با طاعت دارند در شرك و رسول گفت صلى الله

عليه هر كه گريزد از زمينى بزمينى از بهر دين مستوجب بهشت گردد

كل نفس ذائقة الموت ثم الينا ترجعون

هر تنى بخواهند چشيد مرگ را انگه با ما باز گرديد شما

شركان والذين آمنوا وعملوا الصالحات

و آن كسانى كه ايمان آورده باشند و كرده كارهاى نيكو

لنبوئنهم من الجنة غرفا تجري من

فرودآريم

فرود آريم ايشان را يعنى جايگاه سازيم ايشان را اندر بهشت اندر غرفهاى كه

مى رود زير آن تحتها الانهار خالدين

فيها نعم اجر العاملين جاويدان اندر آنجا

باشند چه نيكست مزد كاركنان الذين صبروا وعلى

ربهم يتوكلون آن كسانى كه شكيبائى كردند

و بر خداى خويش توكل كنند وكاين من دابة لا

تحمل رزقها الله يرزقها واياكم

وهو السميع العليم

كه برندارند روزى خويش خداى روزى دهد ايشان را و شما را

و اوست شنوا

طعام و شراب باشند خداى عز و جل اين آيت فرستاد

و ستوران ايشان را خداى بود خداى عز و جل روزى

انسان و ستوران مى ساند و ابن عمر گويد كه با پيغمبر عليه السلم

اندر حائطى بودم از حوائط انصار پيغمبر عليه السلم خرما مى چيد بدست

خويش و مى خورد و مرا گفت بخور يا ابن عمر گفتم مرا نمى بايد گفت مرا مى بايد

كه من چهار روز است تا هيچ طعام نخورده ام

الله المستعان گفت يا ابن عمر اگر من خواستمى خداى عز و جل مرا ملك

قيصر و كسرى بدادى اضعافا مضاعفه و لكن يك روز سير باشم

و ديگر روز گرسنه مرا گفت چگونه باشى يا ابن عمر انگه كى بمانى اندر ميان

از مردمان كه يك ساله قوت بنهند و يقينشان ضعيف باشد

خداى عز و جل اين آيت فرو فرستاد ولئن سألتهم من

خلق السموات والارض وسخر

و اگر پرسى ايشان را كه آفريده است آسمانها و زمين و مسخر داشته است

الشمس والقمر ليقولن الله فانى

آفتاب و ماه گويند خداى اند ايشان را از حق يؤفكون



الله

الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده

خداى بگستراند روزى آنكس را كه خواهد از بندگان خويش

ويقدر له ان الله بكل شيء عليم

و تنگ گرداند يعنى باندازه دهد آن را كه خداى بهر چيزى داناست

ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحيا

و اگر پرسى ايشان را كه فرو فرستاد از آسمان آبى و زنده گردانيد

به الارض من بعد موتها ليقولن الله قل

بدان زمين را از پس مرگ او گويند خداى گوى الحمد لله

بل اكثرهم لا يعقلون وما هذه

الحيوة الدنيا الا لهو ولعب وان

الدار الآخرة لهي الحيوان لو كانوا يعلمون

فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين

چون در کشتی بنشستند و از غرق و هلاک بترسند بخوانند خدای را باخلاص اندر دین

لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ

پس چون برهانند ایشان را زمین آرد اندر حال یُشْرِكُونَ

لِیَكْفُرُوا بِمَا آتَیْنَاهُمْ وَلِیَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ

تا کافر همی شوند تا کافر کردند بانچ داده ایم ایشان را از نعمت و تا منفعتی

باشند از دنیا و زود بود که بدانند یعنی عاقبت خویش یَعْلَمُونَ

أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَیُتَخَطَّفُ

ای نمی بینند که ما کرده ایم حرم را ایمن و همی بربایند النَّاسُ

مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ

مردمان را از گرداگرد ایشان ای باصنام ایمان همی آورند و بنعمت

اللَّهِ یَكْفُرُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى

خدای یعنی با یمان کافر همی شوند و کیست بیدادگرتر از آن کسی که فرا سازد

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا

بر خدای دروغی و بر انباز نهد و فاحشه کند و گوید وجدنا

علیها آباءنا و تکذیب کند محمد و قرآن را آنکه جَاءَهُ أَلَیْسَ فِی

جهنم

جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِینَ وَالَّذِینَ

که آنجا بود ای نه اندر دوزخ است منزلگاه کافران و آن کسانی

که جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا جهاد

کردند اندر طاعت ما ما ایشان را راه نمودیم راههای ما وَإِنَّ

اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ و خدای با نیکوکاران است

و محسنان را بنصرت و معونت که اندر دنیا و ثواب و مغفرت دهد اندر عقبی

مفسران گفتند والذین جاهدوا فینا ای از کسانی که قتال کنند

با دشمنان ما در بهر ما لنهدینهم سبلنا ثواب دهیم ایشان را بر آن رنج

که کشیده باشند و از کسانی که جهاد کنند اندر غزوات راه

نماییم ایشان را با مغفرت   فضیل بن عیاض گوید از کسانی که

جهد کنند اندر طلب طاعت و علم راه نماییم ایشان را بکار بستن آن

و عمر بن عبد العزیز گوید از آن باز مانده ایم از علم آنک همی ندانیم که

تقصیر همی کنیم اندر علم آنچ همی دانیم و اگر کاری کردی بدانچ دانستیمی

خدای علم بر ما آمدی بما که انتهای ما بدان فهم نکردی   و عبد الله بن

الزبیر گوید که حکمت گوید مر اهل خود را باید که مرا دو جایگاه بود

عمل کن نیکو بر چیزی که دانی و بگذار رستن بر چیزی که ندانی

همی کنی   ابن عباس گوید از کسانی که جهاد کنند اندر طاعت

ما راه نماییم ایشان را بثواب ما   ضحاک گوید از کسانی که جهاد کردند

بهجرت کردن راه نماییم ایشان را بایستادن بر ایمان و گفته اند از کسانی

که جهاد کنند بصبر بر مصایب و نوایب راه نماییم بعطاها و مواهب

سهل بن عبد الله گوید از کسانی که جهاد کنند اندر اقامت سنت

راه نماییم ایشان را بطریق جنت آنکه گفت مثل سنت اندر دنیا

چون مثل بهشت است اندر عقبی هر که اندر بهشت شود اندر عقبی

سلامت یابد یعنی هر که سنت کند در دنیا یابد بهشت در عقبی

و این سورة مکی است و آیتهاش شصت است بخلاف و کلماتش

هشتصد و نهفت است و حروفش سه هزار و پانصد و سی و چهار است

و ابی بن کعب گوید که پیغمبر علیه السلم گفت هر که سورة الروم بخواند

و را ده مزد باشد بعدد هر فرشته که تسبیح کند خدای را

میان آسمان و زمین و در یابد هر چ ضایع کرده باشد اندر شبانروز

سُورَةُ الرُّومِ سِتُّونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

بسم الله

فِیهَا وَقِیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ

که بیرون آیند از آنجا باز برند ایشان را باز آنجا و گویند ایشان را

بچشید عذاب دوزخ الَّذِی كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

آنک شما دروغ همی کردید وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ

الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ

و خود بچشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر از پیش عذاب مهین

لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ

تا مگر ایشان باز آیند و رجوع کنند حسن بصری گوید مصیبتهای دنیا

مگر توبه کنند و کیست ستمکارتر از آن کسی که وی را پند دهند

بِآیَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ

بحجتها خدای پس وی اعراض کند از آن ما از مجرمان داد مُنْتَقِمُونَ

وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ

و خود عطا دادیم موسی را کتاب پس مباش اندر فِی مِرْیَةٍ

مِنْ لِقَائِهِ اندر شکی از دیدار وی یعنی از دیدار موسی که وی را دید

شب معراج و گروهی گفتند اندر شک مباش که موسی از کتاب با قبول کرد

واحکام ان شناخت وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا

و کردانیدیم ما آن کتاب را راه نمونی بنی اسرائیل را و کردانیدیم از ایشان

صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ۞ إِنَّ

امامان کی راه مینمودند خلق را بفرمان ما انکه کی صبر کردند و بودند بایتهای ما بی کمان بدرستی که خدای تو

رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا

حکم کند میان ایشان روز قیامت اندر آنچه بودند اندر ان

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۞ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا

اختلاف می کردند ای راه ننموده است ایشان را چند که هلاک کرده ایم

مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ

از پیش ایشان از قرنها

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

ایشان که می روند اندر مسکنهای ایشان و بدرستی اندر ان



لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ۞ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا

عبرتها است ای نمی شنوند و نه می بینند که ما می رانیم

نسوق

نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ

آب را بزمین خشک کرد کرفته پس بیرون آریم بدان

زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا

کشتی که می خورند از ان چهارپایان ایشان و تنهای ایشان ای

يُبْصِرُونَ ۞ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ

نه بینند و می کویند کی بود این فتح یعنی روز قیامت اکر هستید

صَادِقِينَ ۞ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ

راست کویان بکو روز فتح سود ندارد ان کسانی را

كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۞ فَأَعْرِضْ

که کافر شدند ایمان ایشان و نه ایشان را مهلت دهند اعراض کن

عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ ۞

از ایشان و انتظار کن بدرستی که ایشان انتظار می کنند و عده ترا

کروهی کفتند روز فتح مکه می خواهند و کروهی کفتند روز

بدر و مفسران کفتند که سود ندارد ایشان را ایمان ایشان

انکه که عذاب ایشان امده باشد

این سوره مدنی است و انهفتاد و سه ایت و کلمات

هزار و دویست و هشتاد است و حروف پنج هزار و نهصد و نود

و شش است ای کعب کویند که رسول گفت صلی الله علیه

هر که سورة الاحزاب بخواند و اهل و عیال خود را بیاموزد و را امان دهند

سورة الأحزاب ثلث وسبعون آية مدنية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ

ای تو که پیغمبری بترس از خدای و طاعت مدار کافران را

وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

و منافقان را که خدای هست دانا باحوال و کار

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا

تابع فرمان و متابعت کن انچه وحی می کنند از خدای تو که خدای

تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۞ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ

بِاللَّهِ وَكِيلًا ۞ و توکل کن بر خدای و بسنده بود خدای

کو جمع

کہ مجمع الاسال خواند مروذ امدند و غطفان امدند و قریظه

امدند سهل و احد و با پیغمبر علیه السلم بیرون امدند سه هزار مرد

بودند و لشکرکاه بزدند خندق میان وی و میان قوم و سلاح

اورسیت جون کرد شدند و مر بود نان باز و کودکان را با سر

بالاها بردند و حی بن الاخطب النضیری امد بر در کعب بن الاسود

القرظی و میان وی و پیغمبر علیه السلم عهد بود که جون بشنید

نا حی بن الاخطب امده است فرمود ما در حصن ببستند و وی دستوری

خواست تا در کذارند و کعب کفت یا حی تو مردی شومی و من

عهد کرده ام با محمد از او همه کار هم کرد که من از وی همه

جز نیکویی و وفا و راستی جیزی نمیدیدم کفت در بکشا تا با تو سخنی بکویم

کفت من از تو نترسم کفت بخدای که در باز نستی که ترسیدی که من

اندر ایم و چیزی از ان تو بخورم و وی برا خشم اورد وی در بکشاد

کفت یا کعب لشکری اوردم جون دریای که موج می زند

قریش و سرهنکان و همه از ایشان بیامدند و عهد کرده اند که از جای

برنخیزند تا او و یاران که محمد را از جای برنکنند کعب کفت این کنم

آورده‌ای معنی است ابی دلیله و من اذی محمد بجز صدق و فا ندیده
ام مرا با وی بگذار حتی بر استاد و استقضا بسیار همی کرد
تا عهد او وی فراستد که اگر قریش و غطفان باز گردند
و مراد ایشان بر نیاید و بر او راه دهند اندر آن حصن با هم فرا
آن رسید فرا آن رسید کعب از عهد با وی تحلیم بکرد و از عهد
پیغمبر بیزار شد و آن را نقض کرد آن خبر به پیغمبر علیه السلم رسید
پیغمبر سعد بن معاذ را با جماعتی بفرستاد گفت بشوید و بنگرید تا
این حق است که همی گویند یا نه و گفت ایشان را اگر راست بود مرا
نشانی کنید که من بدانم و ظاهر مکنید کی دل مردمان ضعیف شود
و اگر آن را اصلی نباشد ظاهر کنید ایشان برفتند و حال ایشان بدید
یافتند گفتند میان ما و میان پیغمبر عهدی نیست ایشان باز آمدند
و پیغمبر را علیه السلم خبر دادند و بر مسلمانان سخت شد و منافقان
دون گرفتند یا معتب بن قشیر گفت که پیغمبر علیه السلم ما را همی
خبر داد که گنجهاء کسری و قیصر بخواهیم خورد و یکی از ما همی نتواند
که بغایط شود ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا یا الجاکی او بر سر

وکیلی

وکیلی و حافظی وسبب نزول این آیتها آن بود
که ابوسفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و ابوالاعور
و عمرو بن سفیان السلمی بمدینه آمدند و نزدیک عبدالله بن ابی
سر منافقان فرود آمدند و نزدیک بر زن احد بود و پیغمبر صلی الله
علیه ایشان را زینهار داده بود تا با وی سخن گویند برخاست
با ایشان عبدالله بن سعد بن ابی سرح و طعمة بن ابیرق و گفتند
پیغمبر علیه السلم بگذار این خدایان ما را و بگو که ایشان را شفاعت
است و منفعتی و سود دارد آن کسی را که ایشان را پرستند
تا ما دست از تو بداریم تا تو دانی با خدای خویش عمر خطاب
گفت یا رسول الله مرا دستوری ده تا گردن ایشان بزنم پیغمبر علیه
السلم گفت من ایشان را زینهار داده ام پیغمبر علیه السلم
فرمود تا ایشان را از مدینه بیرون کردند خدای عز و جل
فرو فرستاد یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین و گروهی
از مفسران گفتند که جماعتی از ثقیف آمدند بنزدیک پیغمبر علیه
السلم گفتند بگذار تا یکسال بتان را همی پرستیم تا قریشیان

بدانند بزرگی و منزلت ما بنزدیک تو پیغمبر علیه السلم اجابت
خواست خدای عز و جل فرو فرستاد یا ایها النبی اتق الله و در آنکه مرد
بود نام وی ابو معمر جمیل بن معمر الفهری مردی خردمند و مرج
شنیدنی یاد گرفتی قریشیان گفتندی مرا ابو معمر این چیزها یاد
نگیرد الا بدانک و برا دو دلست و وی همی گفتی که مرا دو دل
است بهتر از آن محمد بدانم و من فاضلتر از محمدم که وی را یک
دلست چون روز بدر بود مشرکان هزیمت شدند و بو معمر با ایشان
بود و سفیان بر وی آمد و وی یک نعلین بدست گرفته و دیگر اندر پای
وی گفت یا با معمر چیست این حال مردمان گفت هزیمت شدند گفت
پس چیست حال تو که نعلین بدست گرفته یکی اندر پای و دیگر در دست
بو معمر گفت ندانستم ندانستم که هر دو اندر پای دارم از آن روز بدانستند
که وی را دو دل نیست و این فرستاد خدای عز و جل ما جعل
الله لرجل من قلبین فی جوفه نه آورده است
خدای هیچ مرد را دو دل اندر جوف وی معنا گویند آن
مثلی است که خدای عز و جل یاد کرده است آنکس را کی ظهار کند

اوردن

آوردن خویش و آنکسی را کی غیری را بفرزندی گیرد همی گویند
چنانک مردی را دو دل نباشد یک فرزند از دو پدر نباشد
و یک زن هم زن وی باشد و هم مادر وی نه همی که او را سر آن گفت
وما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون
منهن امهاتکم و نکرد زنان شما را که شما ظهار همی
کنند مادران شما یا هم زن باشند هم مادر و آن آیت
اندر شان اوس بن الصامت و زن وی خوله بنت ثعلبه فرو آمده
است چنانک یاد کنیم اندر قصه وی (در مجادله) وما جعل ادعیاءکم
ابناءکم و آن کسانی که شما ایشان را پسران همی گیرید خدای ایشان را
پسران شما نکرده است و این آیت اندر زید بن الحارثه الکلبی
فرو آمده است که بنده رسول بود و پیغمبر او را آزاد کرد و پسری
بپذیرفت پس از وحی و زینب را بوی داد چون زید وی را بخواست
منافقان گفتند زن پسر را بخواست خدای تعالی آیت فرستاد
ذلکم قولکم بافواهکم والله یقول
و آن قول شما است کی همی گویید بدهنهاء خویش و خدای گوید

الحق وهو يهدي السبيل ۝ ادعوهم
حق و او راه نماید و پسران خواندگان را بخوانید لآبائهم
هو أقسط عند الله فإن لم تعلموا آباءهم
ایشان را از پدران ایشان این راست‌تر است نزد خدای پس اگر ندانید پدران ایشان را
فإخوانكم في الدين ومواليكم
برادران شما باشند اندر دین و آزادکردگان شما باشند
وليس عليكم جناح فيما أخطأتم به
پسران شما نباشند و نیست بر شما هیچ حرج اندر آن خطا که
کرده‌اید بدانکه ایشان را نسبت کرده‌اید با پدران ایشان از پیش
ولكن ما تعمدت قلوبكم وكان الله
غفورا رحيما ۝ ولکن بر شما حرج باشد اندر آنچ قصد
کند آن دلهای شما از پس نهی و خدای آمرزگار است و رحیم
از پس توبه است و این عادت عرب بوذی و عادت مسلمانان
از پیش ایشان بوذی که کودکی از ایشان کسی را پسری گرفتی و بر او نسبت
کردندی و او را پسر آن کس خواندندی تا آنگه که آیت فرو آمد و پیغمبر



علیه

باز

تو راه نمای آن کسانی را که دوست داری ولکن خدای راه
من يشاء وهو أعلم بالمهتدين ۝ و وی داناتر است
بدان کسانی که راه یافته باشند جبیر بن مطعم
روایت کند از پدر خویش که وی گفت هیچ کس وحی که بر رسول
اندی نشنید الا ابوبکر که چون پیغمبر را می گشتند [illegible]
از جهت خدای بشنیدی او می‌شنید و حارث بن عثمان گفت رسول را
علیه السلام ما دانیم که تو بر حقی ولکن ترا متابعت نتوانیم کرد
که جمله عرب ترا مخالف‌اند ما طاقت ایشان نداریم که
ما را از مکه بیرون کنند خدای عز و جل ایشان را خبر داد و گفت
وقالوا إن نتبع الهدى معك نتخطف
و گفتند اگر متابعت کنیم هدایت را با تو ببرند ما را
من أرضنا أولم نمكن لهم حرما آمنا
از زمین ما یعنی از مکه این نه ما ایشان را مکین کرده‌ایم اندر حرمی ایمن
يجبى إليه ثمرات كل شيء رزقا من لدنا
اندر جاهلیت غارت همی کردندی [illegible] جمع همی کنند بر دلک ایشان

میوها از همه جهتی روزی از نزد ما ولكن أكثرهم
لا يعلمون ۝ وكم أهلكنا من
ولکن بیشتری ایشان ندانند و چند هلاک کردیم از
قرية بطرت معيشتها فتلك مساكنهم
دیهها که اهل آن را بطر و طغیان گرفت اندر معیشت ایشان
پس آن مسکنهای ایشان لم تسكن من بعدهم
إلا قليلا وكنا نحن الوارثين ۝
آرام نگرفتند بجا کسی از پس ایشان مگر اندکی و ما وارث ایشانیم
وما كان ربك مهلك القرى حتى يبعث
و نبوذ خدای تو هلاک کننده دیهها را تا بفرستد
في أمها رسولا يتلو عليهم آياتنا
اندر اصل رسولی یعنی اندر مکه که بر ایشان خواند حجتهای ما
وما كنا مهلكي القرى إلا وأهلها
و نبودیم هلاک کننده دیهها را مگر که اهل آن
ظالمون ۝ وما أوتيتم من شيء

ظالم بودند

گفت اگر گفت و با سار د عذری ظاهر اکنه عقاب
سر ببرید یا بر دیک سلیمان نشد و وی بر کرسی نشسته بود و گفت
گفتا اوردم هدهد را یا نبی الله چون هدهد بر دیک وی
رسید سر برافراخت و دنبال خویش بر زمین همی کشید و تواضع
همی اورد سلیمان را علیه السلام چون وا نزدیک وی رسید سلیمان سر
وی گرفت و وی را واکشید و گفت لاعذبنه عذابا شدیدا
هدهد گفت یا نبی الله یاد کن ایستادن قیامت سلیمان بلرزید و وی را
عفو کرد سلیمان علیه السلام از وی پرسید که چرا دیر آمدی
هدهد خبر داد چنانکه گفت خدای عز و جل
فمكث غير بعيد فقال أحطت بما
پس فرو ایستاد اندکی نه بسیار و گفت من چیزی دانستم که
لم تحط به وجئتك من سبإ بنبإ يقين ۝
تو ندانی و اوردم ترا از قوم سبا خبری بیقین یعنی ملکی با قیمت
إني وجدت امرأة تملكهم وأوتيت
که ملکت ایشان نشسته است من یافتم زنی که ملکه ایشان بوذ و را

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ۝

و داده اند او را از هر چیزی عزت و آلت ملوک و وی را عرشی است عظیم

و آن تخت از زر بود مرصع یاقوت سرخ و زمرد سبز

و وی را چهار پایه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت سبز

و دیگر از زمرد و دیگر از مروارید و بر آن تخت هفت خانه

هر خانه‌ای را دری بر نهاده   ابن عباس گوید که آن

عرش سی رش اندر سی رش و طول آن اندر هوا سی رش و این

زن که ملک ایشان بود بلقیس بنت شرحیل بود و گفتند

شرحیل هدهاد بود و ملکی عظیم بود و از اولاد قحطان و چهل

ملک اندر اسلاف وی بوده‌اند گفتی مرا اندر ملوک یمن هیچ کفوی

نیست که من از ایشان زن خواهم و پریان زنی داد از جنیان

نام وی ریحانه بنت السکن و وی را از ریحانه دختری آمد و او را

بلقیس نام کردند و وی را هیچ فرزند نبود جز او چون وی بمرد

بلقیس طمع ملک کرد و قوم وی بر دو گروه شدند گروهی

وی را طاعت داشتند و بیعت کردند و گروهی عاصی گشتند و مردی

را خواستند

را خواستند و وی را ملک کردند و مردی از ایشان بر خویشتن

و ا گرفت پس آن مرد که وی را ملک کرده بودند سیرت بد

گرفت و دست بزنان رعیت همی کشیدی و با ایشان فجور

همی کردی و رعیت وی خواستند که وی را خلع کنند نتوانستند

چون بلقیس از زنان و زنان رعیت آن بدید کس فرستاد بوی

و خویشتن را بر وی عرضه کرد آن ملک گفت مرا هیچ چیز باز

نداشت از آنک ترا خطبه کنم الا آنک نترسیدم که اجابت

نکنی بلقیس گفت چرا اگر کفوی که چون تو کردن کاوین

با از قوم من و مرا از ایشان فرا خواه وی چنان کرد ایشان گفتند

سزاوار که وی اجابت نکند او گفت ابتدا او کرده است

بدین و من همی خواهم که شما قول وی بشنوید و اندر وی بنگرید

کنند چون ایشان بر دیگر جنب وی جواب دادند من خواستم

لی مرا او [illegible] باشد و مرا کام مرا او زنده باشد اکنون همی باید و رضا

داد تا عقد بکردند چون وقت زفاف اندر آمد بسرای وی

با طول بسیار از خدم و حشم چون بنشست بلقیس با وی بر از مردم

بر آورد آنکه وی را دل خوش می داد تا مست شد سر وی

ببرید و بار گشت اندر شب و با خانه خویش آمد دیگر روز که

مردمان برخاستند ملک را کشته دیدند و سر وی بر در سرای

بر چوب کرده دانستند که از نکاح مکر بوده و بعض اندر

بر دیگر وی گشتند و اول بستیزه شدند ملک از دیگر از ملکت

نوی [illegible] گفت کار عار را سودی و مرا انگیختی و مکر مرا

همت را گرفت چون فساد وی عام گشت   و از بهر آن کردم

و حسن بصری روایت کند از ابو بکره که بلقیس را یاد کردند

بر دیگ پیغمبر صلی الله علیه گفت لا یفلح قوم ولوا امرهم امراة هرگز

فلاح نکنند گروهی که کار خویش با زنی گذارند   و ابو هریره

روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه که وی گفت کان احد ابوی

بلقیس جنیا یکی از پدر و مادر بلقیس جنی بود و آن تصدیق

است که یاد کردم آنکه هدهد گفت

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ

و یافتم وی را و قوم وی را سجود می کردند آفتاب را

از دون

اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ۝ اللَّهُ الَّذِي

ثواب ایشان‌اند که ثواب مضاعف کنند و خدای است که

خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

بیافرید شما را آنکه روزی داد شما را آنکه بمیراند شما را آنکه زنده کند

شما را هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ

هیچ هست شریکان شما را آنکسی که کند از آن از آن

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝

هیچ چیز پاکست و بزرگوارست خدای تعالی از آن شرک که ایشان می آرند

قحط پیدا آمد و نقصان غله و شدن برکات اندر دشت و دریا یعنی

غله اندر دشت بسته شد و ماهی در دریا برفته گشت بشومی از آنکه کسب

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ

کرده است دستهای مردمان   مجاهد گوید بدین جزیره دریا

همی خواهد و لکن هر دهی را همی خواهد که اندر آن آب روان باشد

و هر جمله روی زمین بود   مجاهد گوید ظهر الفساد فی البر والبحر یا گشت

بنی قابیل که هابیل را بکشت و بحر آن ملک جابر یاخذ کل سفینة غصبا

لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
تا چشاند ايشانرا برخی از آنچ کرده اند مگر [illegible] باز گردند از کفر
و اعمال پلید قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا
بگوی ایشانرا بروند اندر زمین و بنگرند كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ
تا چون بود سر انجام آن کسانی که بودند از پیش بیشتر ایشان
مشرکان بودند فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ
راست بدار روی خویش را [illegible] طاعت خویش از پیش آنک بیاید روز
از خدای که رد نیست يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ
مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا
آن روز [illegible] فريق في الجنة وفريق في السعير
و هر که کافر شود بر وی بود کفر وی و هر که نیکی کند
فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا
خویشتن را [illegible] کنند شادی اندر عاقبت تا جزا دهد آن کسانی را که ایمان آرند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ و کنند کارهای
شایسته از فضل خویش و این دلیل است بر آنکه اهل بهشت در بهشت
روند بفضل [illegible] نه باستحقاق بسبب اعمال خویش خلاف آنکه [illegible] گفتند
إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ
که وی دوست ندارد کافران را و از نشانهای خدای است که يُرْسِلَ
الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ
بفرستد بادها را بشارت دهنده باران را و تا بچشاند شما را از رحمت
خویش باران وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا
مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا رود
کشتی ها [illegible] بفرمان وی و تا بجویید از فضل خدای و تا مگر شما شکر
گزارید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا
إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و بدرستی [illegible]
از پیش تو رسولانی بقوم ایشان و آوردند بایشان حجتها فَانْتَقَمْنَا
مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ
تا انتقام کردیم از آن کسانی که جرم کردند و [illegible] بود

بر ما نصرت کردن مومنان اندر عاقبت [illegible] نصرت کنیم بر دشمنان
الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ
تو است خدای که فرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا تا بر انگیزند
میغ را وهب منبه گفت [illegible]
در وقت طوفان که آب [illegible] فرو آمد الله تعالى گفت [illegible] باران
را [illegible] فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ
كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا [illegible]
چنانک خواهد و آنرا پاره پاره کرده [illegible] فَتَرَى الْوَدْقَ
يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ
و باران بینی که بیرون آید [illegible] چون فرا رسد [illegible]
که خواهد مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ
[illegible] شادی کنند وَإِنْ كَانُوا مِنْ
قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ
و اگر چه بودند از پیش آنک فرو فرستد بر ایشان از پیش آن نومید
فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي

[illegible]
إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ
تا آنگه که بیاید یکی از ایشانرا مرگ گوید بار خدایا باز گردان
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا
تا مگر من کار کنم اندر آنچ بگذاشته ام و ضایع کرده اندر دنیا
[illegible]
كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ
و اندر پیش ایشان حاجزی است میان ایشان [illegible]
إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روز قیامت و عایشه
رضی الله عنها روایت کند از پیغمبر علیه السلام [illegible] مومنان را
[illegible]
فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ
بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ
و چون اندر دمند اندر صور [illegible] انساب [illegible]
از روز [illegible] ابن عباس گوید

دین بحث اول میخواهند آنکه چون بحث دیگر بود حال
بود که گفت فاذا هم قیام ینظرون و اقبل بعضهم علی بعض
یتساءلون ابن مسعود گوید بنده را بیارند روز قیامت
و با امتی داسارند و منادی کنند این فلان بن فلان است
هرک وی را بر دیگر وی حقی است بیاید هر کسی که وی را حقی بوذ
بر روی خویش یا بر فرزند خویش یا بر برادر خویش یا در زن یا بر شوهر
خوش بدان شاد گردد و بستن باز بدارد از طلب حق خویش
و خدای تعالی گوید حقهای ایشان بگزار گوید یارب دنیا
برفت و برسید از کجا دهم و فرشتگان را گوید از اعمال
نیکو وی بدهید حقهای خصمان وی اگر آن کس سعید
باشد و ورا مثقال ذره از حسنات بماند خدای تعالی آنرا
گرداند و ورا بهشت برد بفضل خویش و اگر نعوذ بالله
شقی باشد و ورا هیچ از حسنات نماند فرشتگان را فرماید
که گناهان خصمان وی بر وی نهید بمقدار حق ایشان
و بر وی حمل کنید و ورا در دوزخ و شند نعوذ بالله

بركني

طبل است مجاهد گوید شرک است ابن عباس گوید
تا آن در مردی است که کنیزکی خریده بود که وی غنا
کردی شب و روز و هیچ از خدای و از طاعت وی مشغول کرد اند
از لهو حدیث باشد و غنا از جمله است و حماد ابن ابرهیم گوید
غنا نفاق برویاند اندر دل ابو امامه گوید که پیغمبر گفت
علیه السلام خدای عز و جل مرا فرستاده است تا رحمتی باشم و هدایتی
خلقانرا و فرموده است تا بشکنم معازف و مزامیر و اوثان
و صلیب را و خدای عز و جل سوگند یاد کرده است که بنده ای از
بندگان من خمر نخورد الا بخورد که من روز قیامت وی را حمیم خیزان صدید
بدهم اگر معذب باشد و اگر آمرزیده و هیچ کس از آن نکند از ترس
از بیم من که نه من وی را شراب دهم از احواض القدس روز قیامت
وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا
و چون برخوانند بر ایشان سخنهای ما برگردد بتخیر و تکبر
كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا
چنانک گوی نه شنیده است آنرا چنانک گوی که اندر هر دو
حا لک گوی نه شنیده است

کوش وی گرانی است فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
مژده ده ورا بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ
النَّعِيمِ خوذ ان کسانی که ایمان آرند و کارهای شایسته
کنند ایشانراست بهشتها با نعمت خَالِدِينَ فِيهَا
وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
جاوذان باشند اندر آنجا وعده خدای ایشانراست حق
و اوست بی همتا صواب کار خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ
عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ
بیافریده است آسمانها بی ستون که می بینید آنرا و فرو افکنده
است اندر زمین کوهها رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ
وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ بلند ثابت تا بلرزاند
زمین شما را و پراکنده کرده است اندر زمین از هر جنبنده ای
وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ
و فرو فرستادیم از آسمان آبی و برویانیدیم اندر زمین از هر

زوج

زَوْجٍ كَرِيمٍ هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي
صنفی گرامی نیکو یعنی آنچ خواستیم این که می بینید خلق خدای است
مرا بنمائید مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ
الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ تا چه آفریده
است آن کسانی که دون وی اند از معبودان شما بل ظالمان اندر
بیراهی اند ظاهر و این حجت خدای است بر مشرکان که ایشان
دون وی چیزهایی می پرستیدند خدای عز و جل الحق با ایشان کرد
و گفت مرا بنمایند تا چه آفریده است آن کسانی که دون وی
اند و معتزله این حجت بر خویشتن باطل کردند و گفتند ما نیز هزار
هزار چیز آفریدیم و آفرینیم و دانستی که مذهب ایشان خلاف
قرآن است و تفسیر این حجت تمام نباید الا بر مذهب اهل سنت و جماعت
تا گوییم هیچ کس هیچ چیز نیافریند و نیافریند مگر خدای عز و جل
وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ
و بدرستی که بدادیم لقمان را حکمت یعنی علم و عمل و صواب گفتن اندر کارها
و فرمودیم ورا که شکر کن خدای را وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا

يشكر لنفسه ومن كفر فان الله غني حميد

وهر كه شكر كند خداى را او خود شكر كند خويشتن را يعنى نكوئى
از وى برا باشد وهر كه كافر شود خود خداى بى نياز است و ستوده
محمد بن اسحق بن يسار گويد لقمان بن باعور بن ناحور بن تارخ يعنى
آزر و وهب گويد پسر خواهر ايوب بود واقدى گويد كه وى
قاضى بود اندر بنى اسرائيل و علما همه گفته اند كه وى حكيمى بود
نه پيغمبرى بود مگر عكرمه كه وى همى گويد كه پيغمبر بود
گروهى گفته اند كه وى مخير بود ميان حكمت ونبوت حكمت
اختيار كرد ابن عمر گويد كه پيغمبر بود از قول رسول ما صلى الله
عليه كه گفت لقمن پيغمبرى نبود ولكن بنده بود بسيار
فكرت نكو نفس خداى را دوست داشت و خداى ورا دوست
داشت و بر وى منت نهاد حكمت و خفته بود نيم روز ندا
شنيد كه يا لقمن چه بايد ترا كه خداى عز و جل خليفت كند تا حكم كنى
ميان خلق گفت ان خواهم كه مرا خواهد خداى چون من
خواهم مرا با من گذارد و مثلا كند اما اگر وى دهد مرا انگاه دارد



مر ايشانرا شعيب پيغمبر خداى عز و جل و من شما را پيغمبرى ام امين بوحى

أمين فاتقوا الله وأطيعون

واستوار كرده بترسيد از خداى عز و جل وطاعت داريد مرا

وما أسألكم عليه من أجر إن أجري

وى خواهم از شما بر اين هيچ مزدى نيست مزد من

إلا على رب العالمين أوفوا

الا بر خداى عز و جل پروردگار عالميان تمام بدهيد

الكيل ولا تكونوا من المخسرين

پيمانه و مباشيد شما از ان كسانى كه نقصان كنند در كيل و اكيال

وزنوا بالقسطاس المستقيم

بسنجيد بترازوى راست و با گفتم نكنيد

ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا

و مكاهيد مردمان چيزهاى ايشان

تعثوا في الأرض مفسدين

و فساد مكنيد اندر زمين و شما ايستاده بر فساد

ويترسيد



واتقوا الذي خلقكم والجبلة

و بترسيد از ان خداى كه بيافريد شما را و خلقان

الأولين قالوا إنما أنت من المسحرين

پيشين را گفتند جز تو از فريفتگانى بسحر

وما أنت إلا بشر مثلنا وإن نظنك

و نيستى تو الا خلقى همچون ما و همى پنداريم ترا

لمن الكاذبين فأسقط علينا كسفا

الا از جمله دروغ زنان برافكن بر ما پاره‌ى

من السماء إن كنت من الصادقين

از آسمان اگر هستى تو از راست گويان

قال ربي أعلم بما تعملون فكذبوه

گفت خداى من داناتر است بدانچه مى كنيد و گفت دعاى من زود اجابت باشد پس شما را گفت دعاى تو مستجاب است دروغ داشتند

فأخذهم عذاب يوم الظلة إنه

پس بگرفت ايشانرا عذاب روز ظله كه آن عذاب

كان عذاب يوم عظيم إن في

عبرت عذاب روزی عظیم بود اندران

ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

عبرت است و نبودند بیشتر ایشان مومنان

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و خدای تو اوست که بی همتاست و امرزنده است

قتاده گویند که شعیب را دو گروه فرستادند

یکی اهل مدین ایشان هلاک شدند بصیحه ظله و دیگر

اصحاب الایکه و ایشان را هلاک شدید بعذاب ظله

و ان چنان بود که نه روز بادی گرم بر ایشان مسلط کرده بود

چنانکه نفس ایشان می برید و گرمی ایشان اندر سمها شدند که

مگر راحتی یابند از گرمی بود بر ایشان از گرما بیرون

بس می بیرون آمدند که می کنند کی بیرون آمدند اندر هوا

از ان گرمی ترسید و چشمها اب دیدند و از اب سرد

اجابت شدند و چون از اب بر کردند که و را کافات بود

قوم هوش را اگاه کردند تا ایشان امدند و گروه گروه

آمد

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ

و خدای قرآن ... است از خدای جهانیان فرود اورده است

الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ

روح الامین ... بر دل تو یا محمد ... تا تو

مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ

از بیم کنندگان باشی ... بزبان عربی ظاهر و هویدا

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوَلَمْ يَكُنْ

و خدای ... اندر کتابهای پیشینگان است ... نبود

لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ

ایشان را دلالتی که می دانستند محمد را ... علمای اسرائیل ... عبدالله

سلام و اصحاب وی ... دانستند که محمد ... است و رسول ...

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ

و اگر فرو فرستادیم ان ... بر ... عجمان ... برخواندی

عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ كَذَلِكَ

بر ایشان ایشان بدان ایمان نیاوردندی ... بزبان ...

سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ

اندر اوردیم اندر دلهای گناهکاران ...

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ

ایمان نیاوردند تا ببینند عذاب دردناک

الْأَلِيمَ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

الیم و بیاید بدیشان ناگاه عذاب و ایشان ندانند



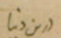
فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ أَفَبِعَذَابِنَا

... گویند ایستید ما ... مهلت ... کنند

... عذاب ... شتاب

يَسْتَعْجِلُونَ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ

و تعجیل می کنند ... سالها



درین دنیا ... اسان ... بعد از ان

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا

... و عده می کردند ایشان را ... هیچ

أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ وَمَا

کفایت نکند ... ایشان را ... می دادند

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ

و هلاک نکردیم هیچ ده را الا که ... بودند

ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ وَمَا

... و نبودیم ... ظالمان

تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ

و فرو ناورده است ... شیاطین ... الروح الامین

وَمَا يَسْتَطِيعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ

... ایشان ... شنیدن

لَمَعْزُولُونَ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

معزول اند ... با خدای ... دیگر

آخر فتكون من المعذبين ۝ وانذر

دیگر که ایکه از جمله معذبان باشی و بترسان

عشيرتك الاقربين ۝ واخفض جناحك

عشیرت خویش را نزدیک ترینان و فرو کن جانب خویش

روایت کند بو هریره که پیغمبر علیه السلام برخاست انگه

که این آیت امد و گفت یا معشر قریش بخرید خویشتن را از اتش

دوزخ از خدای عز و جل لا اغنی عنکم من الله شیا یا عباس بن عبد

المطلب من از تو چیزی کفایت نکنم یا فاطمه بنت محمد لا اغنی

عنکم من الله شیا یا صفیه عمه رسول الله لا اغنی عنکم من

الله شیا سلونی من مالی ما شئتما کاستنرا من بخواهید

از مال من هرچه خواهید و اندر برخی اخبار امده است که

وی جمله عشیرت خویش را بخواند و بولهب اندر میان ایشان بود

انگه گفت اگر من شما را خبر کنم مر اراست گوی دارید گفتند

اری گفت شما را من بیم کننده ام از پیش عذاب سخت

بولهب گفت تبا لک سایر الیوم ألهذا جمعتنا تا بی و بو کار

از بهر



از بهر ان جوانمردی را که خدای عز و جل این فرمود است ایشان را

لمن اتبعك من المؤمنين ۝ فان عصوك

انکس را که ترا متابعت کند از مومنان اگر عاصی شوند ترا

فقل اني بريء مما تعملون ۝ وتوكل

بگوی من بیزارم از انچ شما میکنید از عبادت بتان و توکل کن

على العزيز الرحيم ۝ الذي يراك حين

بر خدای عزیز بخشاینده انکه میبیند ترا انگه که بر خیزی

تقوم ۝ وتقلبك في الساجدين ۝

نماز میگزاری و گردیدن تو اندر سجده کنندگان

ابن عباس گوید معنی تقلب است که اندر نماز از حالی بحالی

میگردی چون قیام و رکوع و سجود مجاهد گوید معنی است

که اندر پس میبیند مر ایشان را چنانک اندر پیش میبینی و پیغمبر

صلی الله علیه اندر پس چنان دیدی که اندر پیش انس بن مالک روی

اندر ساجدان و ما گفته از انس است که اندر روایت کرد که پیغمبر

علیه السلام گفت اتموا الرکوع والسجود تمام کنید رکوع

و سجود و بعد الی که من شما را می بینم از پس پشت انگه که

شما رکوع و سجود کنید و سعید جبیر گوید و تقلبک فی

الساجدین معنی است که میگرداند اندر احوال خویش

از پیغمبران و تو میگردد و ساجدان اندرین

ما اول انبیا باشند و روایتی چنان امده است از ابن عباس رضی الله عنه

که وی گفت و تقلبک فی الساجدین از پشت پدران پیغمبری

به پیغمبری تا بدین الکه که این امت بدید امد و گفته اند مراد

آبا و اصلاب وی در پشت سجود کنندگان بحر کرده ای از احمت

انه هو السميع العليم ۝ هل انبئكم على

که خود اوست شنوا است دانا است اگر خبر دهم شما را که بر

من تنزل الشياطين ۝ تنزل على كل

که فرو اید شیاطین فرو اید بر هر کسی که



افاك اثيم ۝ يلقون السمع واكثرهم

دروغ زن باشد و فاجر میفرا سمع دارد و بیشتر ایشان

كاذبون ۝ والشعراء يتبعهم الغاوون

کاذبان

کاذبان اند و شیطان گمراهان پس ایشان روند متابعت کنند ایشان را گمراهان که

کشند مردمان سعرا کفار میخواهد چون عبدالله بن الزبعری

المخزومی و عمرو بن عبدالله و امیه بن ابی الصلت که هجا کردند پیغمبر را

صلی الله علیه و مر بتان را ستایش میکردند پیغمبر صلی الله

علیه گفت من احب ان یهجا فی الاسلام فاقطعوا لسانه مرکه هجا

کند در اسلام از دهان وی ببرید و ابن عباس رضی الله عنه

گوید پیغمبر علیه السلام گفت اذا هتک الشعرا ابکرد تا در سر وی

فرا هم امد و گفت ایشان را نومید کنید تا اینکه امت محمد بر سر

مجتمع کرد تا ادر اینروز و لیکن اینکار کنند اندر مار ایشان

الم تر انهم في كل واد يهيمون ۝

نبینی که ایشان اندر هر وادی میروند سرگردان

وانهم يقولون ما لا يفعلون ۝ الا

و ایشان میگویند انچ نکنند الا ایشان را که شعرا مومنان اند چون حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه

الذين امنوا وعملوا الصالحات

مگر ایشان که ایمان اوردند و کار دگر کار های نیکو

وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ

و یاد کردند خدای را بسیار و کینه کشیدند از پس آن

مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

که ظلم کردند بر ایشان یعنی بد کشیدند بر مشرکان کی ایشان هجا کرده اند مصطفی را

صلی الله علیه و مومنان را و روا نبود که بدان کسانی کی شرک آوردند

که با کدام بازگشت کردند از پس مرگ ایشان   و اندر خبر آمده است

کی چون این آیت فرو آمد وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ عبد الله بن رواحه

و کعب بن مالک و حسان بن ثابت آمدند بر درگاه مصطفی صلی الله علیه

همی گریستند و گفتند یا رسول الله خدای این آیت فرو فرستاده

است و وی داند کی ما شعرا ایم پیغمبر گفت بر خوانید آخر این

آیت است الا الذین امنوا و عملوا الصالحات   و کعب بن مالک

روایت کند از پدر خویش که همی گفت یا رسول الله ما را چه گویی

و چه بینی پیغمبر گفت مومن جهاد کند اندر سبیل خدای کارزار به شمشیر

و بجای زبان و بدان خدای کی جان من بفرمان وی است که چ

تا اندر ایشان همی اندازند شعر همچون تیر است که شما الود کی اندر ایشان

همی نه پاید

ی انداز   و ابو هریره گوید عمر خطاب رضی الله عنه بحسان

بگذشت و وی شعر انشاد همی کرد اندر مسجد عمر یاد کشید و در وی نگریست

حسان گفت من شعر انشاد همی کردم اندرین مسجد و اندرین مسجد بود آن

کسی که از تو بهتر بود یعنی محمد علیه السلم آنگه حسان بابو هریره نگریست

با ابو هریره و گفت خدای را که شنیدی از پیغمبر علیه السلم که وی گفت

اجب عنی جواب ده از من آنگه گفت اللهم و ایده بروح القدس

ابو هریره گفت آری شنیدم و نیز گفت پیغمبر علیه السلم اهجوا المشركين

فان جبریل معک هجا کن مشرکان را که جبریل با تو است و اندرین

اخبار و آثار که یاد کردیم دلیل است شعر بر جمله اندر نعت حرام

نیست و لکن هجا کردن مسلمانان را و فحش گفتن و دروغ گفتن

حرام است گواهی بدان رد کنند و حکمت شعر آن است که

شافعی گوید رضی الله عنه الشعر کلام و حسنه حسن و قبیحه

قبیح اما هر چند که شعر حرام نبود با دل کردن ذکر الله اولیتر و چو اندر

قرآن فاضلتر و بهتر گفتن حالی اندر اثر آمده که عمر خطاب رضی الله عنه

حسان را گفت ای حسان بسنده با من شعر گفتن اما بروان از شعر خویش حسان گفت

گفت و مرا بیاموز کی علی عنه سورة البقره و آل عمران عمر رضی الله

عنه شاد و دو هزار دینار اندر عطاء وی بیفزود

سُورَةُ النَّمْلِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ آيَةً

و این سوره مکی است و آیتهاش نود و سه است اندر عدد

کوفی و بصری و نود و پنج اندر عدد مدنی و کلماتش هزار و صد

و چهل است و نه و حروفش چهار هزار و هفتصد و نود و نه

است   ابی کعب روایت کند از پیغمبر علیه السلم که وی گفت

هر کی بر خواند طس سلیمان علیه السلم و برا بود از مزد ده حسنات

بعدد هر کی تصدیق کرده است سلیمان را علیه السلم و هر کی تکذیب

کرده است و برا و بیم چنان که هود و شعیب و صالح و ابراهیم

و بیرون آید از گور و ندا همی کند لا اله الا الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ

ابن عباس گوید این نامی است از نامهای خدای عز و جل بدین سوگند همی یاد کند که

کهان

موسی را

أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

و زنان پاک مردان پاک را شایند و مردان پاک زنان پاک را شایند

ایشانند بیزار و منبرا و پاک از دروغ همی گویند ایشان را است آمرزش یعنی عایشه

و صفوان و روزی اندر کرامت حالک خواهند   و لکن همی از مفسران گفتند

بر ینکه همی گوید الخبیثات للخبیثین کلمات همی خواهند

یعنی کلمات خبیث مردان خبیث را باشد و کلمات طیب مردان

طیب را باشد و بیخبر تا آخر آیت عایشه رضی الله عنها گوید که

خدای عز و جل مرا نه چیز داده است که هیچ زن را نداده است

یکی آنک جبریل بصورت من فرو دادی فرو دحری اندر دست خویش

آنکه پیغمبر علیه السلم خواست که مرا بخواهد   و دوم

آنک من بکر بودم و هیچ زن پیغمبر بکر از من بکر نبود که ایشان را خواست

و سیم فرمان یافت و سر وی بر کنار من و گور وی اندر خانه

و فرشتگان گرد وی اندر آمدند اندر خانه من و هر گاه کی وحی

بروی فرود آمدی و وی با اهل خویش بودی ایشان از وی

جدا شدندی و را که کشیدندی و وقت بودی کی وحی بروی

ابدی و من مادی اندر یک لحاف و در من طعنت وی بود
و صدیق وی بود و اندر شان من وحی آمده است از آسمان از آیات
مفرد اندر عدد من و مرا خدای عز و جل پاک آفریده و مرا نزدیک طیبی نهاده
است و مرا وعده کرده است مغفرتی و رزقی کریم و هر که
اندر دل وی ایمان بود و ویرا اندر باب عایشه ام المومنین رضی الله
عنها هیچ شک و شبهت نماند از آنک خدای عز و جل همی گوید
اولئک مبرؤن مما یقولون و هر که ویرا اندرین معنی دشمن بود اندر دل
وی مومن نباشد باجماع مسلمانان و از آن نهر است که آن
کسان که ایشان گویند از جمله روافض مسلمانان ایشان را کافر
گویند و بر همه منبرها مسلمانان ایشان را لعنت کنند و مثل
ایشان اندر این سخن که همی گویند مثل منافقان و کافران است
که ایشان قصد آن کنند که عیب جویند مر مسلمانان و مهتران
و اصحاب و ازواج وی لاجرم خداوند تعالی جمله مسلمانان را فرموده
است تا لعنت همی کنند مر روافض را و اگر کافری از جمله کافران قصد آن
کنند که چیزی از آن اظهار کند اندر محلی از محافل خدای عز و جل

و عصاها پیغمبران نزدیک وی بود آن را فرا موسی داد و بیشتر
گویند که آن عصا ودیعت نهاده بود نزدیک وی فرشته
اندر صورت مردی چون دختر را فرموده بود که عصا بیارد
آن عصا بیاورد پدر ویرا گفت آن باز ده و دیگری بیار تا دیگر
بیاورد چون بدید همان بود موسی داد پس خشمگین شد گفت ودیعت
است نزدیک من چون موسی را دید گفت این عصا بیار موسی گفت
این عصای منست پس ایشان خصومت کردند اتفاق افتاد بر آن
که حکم آن با اول کسی کنند که ایشان را پیش آید فرشته‌ای بیامد
تا حکم کند میان ایشان و گفت این با بر زمین نهید هر که این را
بر گیرد او را باشد پیر خواست که بر گیرد نتوانست موسی بر گرفت
ابن عباس گوید اندر سرای پیر خانه‌ای بود کس اندر آنجا که
نرفتی مگر وی از دختر که موسی داده بود گلیم برو فتا و رفتی و آن
پاک کردی پس ده عصا اندر آن خانه بود و پیر روزی با ده
پسر بود هر گاه که ایشان فرا رسیدی ویرا گفتی در آن خانه رو
و یکی از آن عصاها بیرون آر هر که که دست بدان عصا کردی

دست پس بسوختی پس چون موسی را عصا بایست در رفت
و عصا بر گرفت و بیرون آورد و دست نسوخت پس از آن آگه
داشت و بیرون خواست آورد از آن حال باز گفت پیر شاد شد
و گفت بشارت باد ترا که این سوی تو پیغمبری است و ویرا با آن
عصا کاری خواهد بود   و اندر برخی از اخبار آمده است که چون
موسی علیه السلام از عهد بکرد خواست که گوسفندان را بچرا
برد شعیب ویرا گفت ببر این گوسفندان را و چون بسر دروازه
رسی از دست چپ رو و از دست راست مرو و هر چند که گیاه
از آن سو بیشتر باشد که از آن اژدهای است بزرگ از وی
ترسم که تو را با گوسفندان گزندی کند موسی گوسفندان
براند چون بسر دروازه رسید گوسفندان از سوی راست
رفتند چندانکه کوشید تا ایشان را با دیگر سو آرد نتوانست
موسی بر اثر گوسفندان برفت گیاه بسیار دید و سبزی
بسیار دید چنانکه هرگز مثل آن گیاه ندیده بود و آن تنین را
ندید موسی بخفت گوسفندان چرا همی کردند تنین بیامد و عصا

موسی

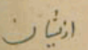
موسی بر خاست و با تنین حرب کرد تا آن تنین را بکشت
و باز نزدیک موسی آمد خون آلود موسی از خواب اندر آمد عصا دید
خون آلود تنین را دید کشته شاد گشت و دانست که خدای را
اندر آن عصا قدرتی است آمد باز نزدیک شعیب و وی نابینا بود
دست بر گوسفندان فراز کرد ایشان را سیرتر از آن یافت که بودند
و موسی احوال عصا باز گفت وی شاد شد و بدانست که وی پیغمبر است
خواست که ویرا اکرامی کند گفت هر گوسفندی که امسال بچه زاید
ابلق یا بلقا آن تراست خدای عز و جل وحی کرد موسی را اندر خواب
تا عصا را اندر آب زد که گوسفندان همی خوردند از آن هیچ
گوسفند خطا نکرد نه هر که بنهادند ابلق و بلقا بودند
شعیب دانست که آن روزی است که خدای عز و جل ویرا داده
است بدان شرط که کرده است وفا نمود **فَلَمَّا قَضَى**
مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ
چون تمام کرد موسی آن مدت و خواست با نزدیک اهل خویش آید بیافت
مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ

رحانت کوه طور اسی کفت اهل خویش را بیستید که من دیدم
امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم
آتشی در یک کنید بود که سارم شما را از آن آتش
منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون
خبری و یا پاره ای آتش تا شما بدان کرم باشید   ابن عباس کوید که
پیغمبر را صلی الله علیه پرسیدند که موسی کدام اجل تمام کرد کفت
دوری ترین و دیرترین   وهب کوید شعیب دختر مهین را بدو داد
و اندر خبر آمده است از پیغمبر صلی الله علیه که وی کهین دختر را خواست
و مدت مهین تمام کرد اکر این خبر درست باشد آن اولیتر از دیگر
قولها   مجاهد کوید چون اجل ده ساله تمام کرد دستوری خواست
و کفت روم و مادر را زیارت کنم و برادر و خویشان پس برد
بر راه راست رفت از بیم ملوک شام پس اندر آن زمین سوی جانب
طور غربی افتاد از دست راست اندر شبی تاریک و سرمای سخت
و آتش و آلات برآمد وی بدان اندر ماند پس از سپیده سر ماه اش چون
فلما اتاها نودی من شاطی الواد

پرجص

پس چون آمد بدان جای وادی ندا کردند وی را الایمن فی
البقعة المبارکة من الشجرة
از دست راست موسی اندر آن بقعه مبارک ندا از آن سوی شجره بود
ان یا موسی انی انا الله رب العالمین
که یا موسی منم خدای پروردکار جهانیان
ابن مسعود کوید که آن درخت سمره بود   قتاده کوید
عوسج بود و معنیش آنست که الکنی که و اندامی کردید نزدیک
جای و پس آن درخت برو ندا کرد از درخت خالکی کی کوید که ما ازا
را کردیم و بخواندیم خلاف آنکه قدریان کویند که شجره محل آن ندا
بود و آن کلامی بود برخلاف آنکه قدریان کویند که آن از درخت
آفرید که اکر چنین بودی بایستی که آن درخت کفته بودی
انی انا ربک و امر و نهی و شریعت از درخت را بودی و چون آن
محال بود نزدیک جمله خردمندان دانستیم که موسی علیه السلام سر درخت
بود و برا اکرچند وی آنجا نه بر آن معنی که ندا از درخت شنید
وان الق عصاک فلما راها تهتز کانها

و ندا کردند که بیفکن عصای خویش چون بینداخت دید که همی جنبید چون
جان ولی مدبرا ولم یعقب یا موسی
ماری همی جنبید چون ماری دو کرد و کرد هراسان و پس باز نکرد اندر و ندا کردند
اقبل ولا تخف انک من الامنین
و ندا کردند یا موسی پیا و مترس که تو از ایمن کشتکانی   اسلک
یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء
دست اندر بار و دامن خویش کن تا بیرون آید سپید بی آفتی
واضمم الیک جناحک من الرهب فذانک
و با خویشتن کیر دست خویش و جناح را دست همی خواهد از بیم یعنی چون
سباع دست همی اندازد بترسی و از هر دو
برهانان من
ربک الی فرعون وملائه انهم کانوا
برهان اند از خدای تو فرستاده بفرعون و قوم وی که ایشان
قوما فاسقین قال رب انی قتلت
کروهی اند بیراه کاران   موسی کفت یارب من کشته ام از
منهم نفسا فاخاف ان یقتلون



از ایشان یکی یعنی قبطی بترسم از آنکه مرا بکشند   واخی
هرون هو افصح منی لسانا فارسله
و برادر من هرون وی فصیح زبان تر است از من بفرست
معی ردءا یصدقنی انی اخاف ان
با من یاری تا مرا راست کوی دارد که من بترسم از آنکه
یکذبون قال سنشد عضدک
دروغ زن کنند   کفت خدای قوی کنیم دست و بازوی تو
باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون
برادر تو و دهیم شما را حجتی و سلطانی و قوی و برهانی تا فرا نرسند
الیکما بایاتنا انتما ومن اتبعکما
مر شما را بحجتهای ما و هر که شما را متابعت کند
الغالبون
فلما جاءهم موسی بایاتنا بینات
غالب باشند و چون آورد موسی بایشان حجتهای ظاهر و روشن
قالوا ما هذا الا سحر مفتری وما سمعنا
کفتند این نیست مکر جادوی فراساخته و نه شنیدیم ما

بهذا في آبائنا الأولين ۝ وقال

اندر پدران پیشینگان / و گفت

موسى ربي أعلم بمن جاء بالهدى من

موسی خدای من داناتر است بدان کسی که هدی آورد از

عنده ومن تكون له عاقبة الدار

نزدیک وی و آن کسی که وی را باشد سرانجام محمود اندر سرای آخرت

إنه لا يفلح الظالمون ۝ وقال فرعون

که وی چیز فلاح نکنند کافران را / گفت فرعون

يا أيها الملأ ما علمت لكم من إله غيري

ای شما که اشراف قوم اید ندانستم شما را هیچ خدای جز از من

فأوقد لي يا هامان على الطين

آتش برزن و برافروز مرا ای هامان بر گل تا پخته شود تا زیرا

و اول کسی که خشت پخته کرد فرعون بود چنین گفته اند چون

فرعون وزیر را هامان فرمود که وی را صرح بنا کند هامان عمال را

گرد کرد پنجاه هزار استاد بناگر و امر افزود بجز از مزدوران

واتباع

و اتباع ایشان و آن کسانی که آجر و گچ همی پختند و درودگر

که درها همی ساختند و مسامیر همی زدند و آن را بر افزودند و آن را

زمین بر داشتند برداشتنی عظیم تا بجای رسید که هرگز بنای هیچ

خلق بدان جای نرسیده بود و چون آن را برداختند فرعون بر بالای آن

شد و تیری بینداخت سوی آسمان [illegible] باز دوید

چون آلوده گفت بکشتم خدای موسی را و فرعون بر سر آن قصر بود که بر

انگاشت خدای عز و جل جبرئیل را بفرستاد وقت آفتاب فرو شدن

تا پر بر زد آن را سه پاره کرد یک پاره از آن بر لشکر او افتاد از آن جای که بر زد جبرئیل

و هزاران هزار مرد از ایشان بکشت و پاره‌ای اندر دریا افتاد

و پاره‌ای سوی مغرب افتاد و هیچ کس نماند که اندر آن کاری کرده

بود که هلاک نشد فاجعل لي صرحا لعلي

أطلع إلى إله موسى / بنا کن مرا کوشکی تا بکر مطلع

کردم بر خدای موسی / وإني لأظنه من / و من وی را

الكاذبين ۝ همی پندارم و گمان وی را همی پندارم که

وی دروغ همی گوید اندر دعوی که همی کند که او را خدای دیگر است

واستكبر هو وجنوده في الأرض

و استکبار کرد و سرفرازی وی و لشکر وی اندر زمین با ناحق

بغير الحق وظنوا أنهم إلينا لا يرجعون ۝

و با ناحق / و گمان بردند که ایشان را با ما نخواهند آورد

فأخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم

بگرفتیم وی را و لشکرهای وی را و اندر افکندیم ایشان را اندر دریا

فانظر كيف كان عاقبة الظالمين ۝

بنگر که چگونه بود سرانجام ستمکاران بی‌کافران

وجعلناهم أئمة يدعون إلى النار

و ما ایشان را امامانی گردانیدیم همی خوانند که خلق را همی خوانند بدانش

ويوم القيامة لا ينصرون ۝ و روز

قیامت همی روز رستخیز نکنند نصرت ایشان را / وأتبعناهم

في هذه الدنيا لعنة ويوم القيامة

و بر اثر ایشان کاشتیم اندر دنیا خزی و عذاب و روز قیامت

هم من المقبوحين ۝ ولقد آتينا موسى

ایشان

ایشان از هلاک کردگان باشند و خود عطا دادیم موسی را

الكتاب من بعد ما أهلكنا القرون

کتاب یعنی توریت از پس آنک ایشان را هلاک کردیم قرنهای پیشین

الأولى بصائر للناس وهدى ورحمة

یعنی بیشان بصر بنا بود مردمان را و راه راست و بخشایش

لعلهم يتذكرون ۝ تا مگر ایشان پند گیرند و بنوشند

بو سعید خدری گوید رسول گفت علیه السلام خدای عز و جل هلاک

نکرد هیچ گروه را و اهل هیچ ده را بعذابی از آسمان از آنکه

تا توریت فرو فرستاد مگر دهی که ایشان را ممسوخ کرد با همه

که کردند بدین نه بینی که الله گفت من بعد ما أهلكنا القرون الأولى

وما كنت بجانب الغربي إذ قضينا إلى

و نبودی تو یا محمد بجانب غربی از آن کوه آنگاه که خبر دادیم

موسى الأمر وما كنت من الشاهدين ۝

موسی را از کار و لازم کردیم و بر او عهد و حاضر نبودی بآن از خود یاد کنی

ولكنا أنشأنا قرونا فتطاول عليهم

ولكنا انشأنا قرونا فتطاول عليهم العمر

وليكن ما آفريديم كروهاني را و دراز شد بريشان عمر

وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ

ونبودي تو مقيم ايستاده در اهل مدين

تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا

مي خواندي بر ايشان آيتهاي ما ولكن بوديم ما

مُرْسِلِينَ ۝ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ

فرستنده رسولان يعني ترا ونبودي تو يا محمد بجانب الطور يعني

از كوه إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن

آنگه كه ندا كرديم ولكن رحمتي بود از رَّبِّكَ

لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن

خداي تو تا بترساني گروهي را كه نيامده بود بايشان از

قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ هيچ رسول

از پيش تو تا مگر ايشان پند گيرند يعني اهل مكه وهب گويد

ندا موسى عليه السلم كفت اندر مناجات يا رب مرا بنماي

محمد را گفت و را نه بيني ولكن اگر خواهي بر اكثر امت وي برا

ولا يلقاها

و كار شايسته كنند و توفيق ندهد ايشانرا

إِلَّا الصَّابِرُونَ ۝ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ

مگر شكيبايان را بر طاعت خداي و درويشي پس

الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ

فرو برديم او را زمين و سراي ويرا

مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا

هيچ گروهي كه ويرا ياري نبود كه ويرا نصرت كردندي

كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ۝

از دون خداي و نبود

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ

و گشت آن كساني كي باز ايستند از عذاب و گشت آن كساني

كه تمنا مي كردند دي روز جايگاه وي از حال كي مي گفتند

يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ

خداي بگستراند روزي آنرا كه خواهد

لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا

و تنگ كند اگر خواهد اگر نه آن بودي كي خداي منت نهاد

بر ما مارا زمين فرو بردي

وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ

الْكَافِرُونَ ۝ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ

و بدان كه رستگاري نيابند كافران آن سراي آخرت است

نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي

الْأَرْضِ

كسانيرا دهيم كه نخواهند تكبري اندر زمين

وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۝

و نه فسادي معصيت كردن و عبادت كسي جز از خداي

خواندن و عاقبت محمودي هست مسلمانانرا و متقيانرا باشد

مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَن جَاءَ

هر كه نيكوي آرد جزا دهند بهتر ازان و هر كه آرد

بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ

بدي جزا دهند و مر آن كساني كه كرده باشند بديها الا

إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

بدانچه كرده باشند يعني

چون معنا آن گويند كه پيغمبر عليه السلم از غار بيرون آمد

شب و بيرون شد از سوي مدينه نتوانست كه براه راست برود

سراه گرفت چون ايمن شد باز راه آمد و تا اندر جحفه

و چون بجحفه رسيد و مرا آرزوي مكه كرد جبرئيل آمد و آيت آورد

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ

خداي آن كسي كه فرض كرد بر تو قرآن

لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُل رَّبِّي

باز برد ترا با معاد يعني با مكه و با بهشت بگوي خداي من

أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ

بهتر داناتر كسي را كه آورد هدايت و كسي را كه او باشد

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ وَمَا كُنتَ تَرْجُو

اندر ضلالتي هويدا و روشن و امید نداشتي كه فرو فرستد

أَن يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً

كتاب بتو و لكن آن بود از خداي عز و جل رحمتي و بخشايشي

مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ ۝

مگر تا نباشي ياري ازين كافران و پشتي

وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ

و ترا باز نگردانند از آيتها خداي عز و جل از پس آنك

أنزلت إليك وادع إلى ربك ولا

فرو فرستاده اند از آن وقت [illegible] خواند بادش

تكونن من

ورا از وی و مخوان خلق را با خدای خویش

المشركين ولا تدع مع الله إلها

و مباش از انبازگیران خدای عزوجل و مخوان با خدای خدای دیگر

آخر لا إله إلا هو كل شيء هالك إلا

دیگر نیست هیچ خدای الا او همه چیزی هلاک شود مگر

وجهه له الحكم وإليه ترجعون

یعنی وی علما بر شمرده اند [illegible] هلاک شود کنند ذات

وصفات باری سبحانه وتعالی ودین وی وملک وی وهرچ

از بهر وی کنند [illegible] که روز با منت

دنیا باید کردند [illegible] روزی خدای را است [illegible]

وآن [illegible] دوزخ [illegible] وضحاک گوید همه چیز هلاک

شود مگر ذات خدای عزوجل بهشت و دوزخ [illegible] وی را است و با

وی گردانید همه را وآن سوره مکی است [illegible]

هدى وبشرى للمؤمنين الذين

که این سوره آیات قرآن است [illegible] راه نمایست و بشارتی مومنانرا

يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة

ای که بپای دارند نماز را و میدهند زکوة

وهم بالآخرة هم يوقنون إن الذين

وایشان بدان جهان بی‌گمان دارند [illegible] هر آنکسانی

لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم أعمالهم

که ایمان نیارند بآخرت [illegible] کرده ایم ایشانرا کردارهای ایشان

فهم يعمهون أولئك الذين لهم

هر ایشان متحیر باشند ایشانند آن کسانی که ایشان راست

سوء العذاب وهم في الآخرة هم

عذاب سخت اندر دنیا وایشان اندر آخرت زیانکار باشند

الأخسرون وإنك لتلقى القرآن

و زیانکار [illegible] قرآن

من لدن حكيم عليم إذ قال موسى

از نزد خدای عزوجل [illegible] موسی

لأهله إني آنست نارا سآتيكم

مر اهل خویش را [illegible]

منها بخبر أو آتيكم بشهاب قبس لعلكم

از آن جایگه خبری [illegible]

تصطلون فلما جاءها نودي أن

گرم باشید [illegible]

بورك من في النار ومن حولها

[illegible]

وسبحان الله رب العالمين

ثنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

يا موسى إنه أنا الله العزيز الحكيم

یا موسی کار آن است [illegible]

وألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها

[illegible]

جان ولى مدبرا ولم يعقب يا موسى

[illegible]

لا تخف إني لا يخاف لدي المرسلون

گفت ورا خدای یا موسی مترس که من آنم که نترسند

نزد من رسولان ولکن کسی ترسد [illegible]

إلا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء

[illegible]

فإني غفور رحيم وأدخل يدك في

[illegible]

جيبك تخرج بيضاء من غير سوء في تسع

[illegible]

آيات إلى فرعون وقومه إنهم كانوا

وی فرستاده فرعون وگروه وی و هر ایشان

قوما فاسقين فلما جاءتهم آياتنا

گروهی بودند شاه کاران چون بدیدند نشانهای ما
مُبْصِرَةً قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ وَجَحَدُوا
روشن گفتند این جادوی است هویدا و ظاهر و انکار کردند
بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا
آنرا و به یقین همی دانست از دلها ایشان از ظلم و کبر
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝
بنگر که چگونه بود سرانجام تباه کاران
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا
و بود عطا دادیم داود و سلیمن را دانشی و علم
وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا
شکر کردند و گفتند الحمد لله که ما را بفضل نهاده است
عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ۝
بر بسیاری از بندگان که ایشان گرویده بودند یعنی مومن
وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ
و میراث یافت سلیمن از داود علم وی و ملک وی و گفت

و داود را

و داود را نوزده پسر بود هیچ کس ملکت و علم میراث
نیافت مگر سلیمان دانست که از عطا الله از
خدای عز و جل که اگر میراث بودی هر کسی را از آن و از آن
نصیبی بودی و این نه بدو است که مصطفی صلوات الله علیه
همی گوید انا معاشر الانبیا لا نورث دینارا و لا درهما انما
نورث العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر و ازیشان کنت العلما
ورثة الانبیا پدید کرد این خبر که مال ایشان میراث
نبود بل میراث ایشان علم بود و از این بدان عطای بود از خدای
عز و جل آنرا دهد که خواهد اگر میراث بودی هر کسی را از وی
بهره بودی مقاتل گوید ملک سلیمن بیشتر بود از ملک
داود و وی اندر حکم و قضا نافذتر بود از داود و لکن تعبد
داود بیشتر بود و سلیمان شاکرتر بود بدان نعمت (?) منادی کرد
يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ
ای مردمان بدانید که ما را آموخته است سخن مرغان
وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۝

یعنی بداده اند ما را هر چیزی چون دانستن این فضل ظاهر است
از خدای ما مقاتل گوید که روزی سلیمن علیه
السلم نشسته بود مرغی گرد وی همی گردید فرا یاران
گفت شما دانید که وی چه می گوید گفتند نه تو بهتر
دانی گفت همی گوید السلام علیک سلام بر تو یا داناى
ملک مسلط بر بنی اسرائیل خدای عز و جل ترا از کرامت
داده است و بر عدو خویش ظفر داده است و دیگر همی
سوم نزدیک بچگان خویش باز گشت دیگر بار بنزد سلیمان
گفتا اکنون باز آمد و ما را گفت زمانی که داشته
باز آمد و گفت السلام علیک ایها الملک اگر خواهی مرا
دستوری ده تا جرهای بسیار کنم از بهر آن بچگان
با کبریت باشند سلیمان گفت علیه السلم تو دانی
آنکه ندیمان را خبر داد از آن و ورا دستوری داد
و روزی سلیمن علیه السلم ببلبلی بگذشت بر شاخی درخت
نشسته و سر همی جنبانید سلیمن قوم را گفت دانید که چه

می گوید

همی گوید چون من نیم خرما بخورده باشم خاک بر سر دنیا
و کعب الاحبار گوید سای باک همی کرد نزدیک سلیمن
گفت همی گوید کاشک این خلق را نیافریدندی و اگر آفریدندی
کاشکی حساب فردا از ایشان برداشتندی و گفت هدهد
همی گوید من لا یرحم لا یرحم و صورد گوید استغفار کنید
ای گناه کاران و از بهر آن بود که صرد علیه السلم همی
کرده است از کشتن او طوطی گوید هر زنده ای بمردنی
خواهند شد و هر نوی کهنه خواهند شد و خطاف گوید
خیری بتقدیم کنید تا ثواب آن یابید نزدیک خدای عز و جل
کبوتر گوید سبحان ربی الاعلی ملء سمائه و ارضه
قمری گوید که سبحان ربی العظیم و کلاغ لعنت کند
بر عشار و عقاب گوید همه چیزی نیست خواهند شد مگر ایزد
و استر گوید بر گفت سلم هر که خاموش باشد سلامت
یافت و سنگخوار گوید … ولیکن … یاد کنند
وی دنیا بود و زغ گوید سبحان ربی القدوس و زاغ …

گوید سبحان المذکور بکل مکان و دراج گوید الرحمن
علی العرش استوی. حسن بصری گوید که پیغمبر صلوات الله
علیه گفت خروس که بانگ همی کند می گوید یاد کنید خدای را
ای شما که غافلانید. و حسن بن علی علیهما السلم گفت چون
نسر بانگ کند گوید یا پسر آدم عش ما شئت آخره الموت
و عقاب گوید اندر دوری از مردمان انسی است. قنبره
گوید اللهم العن مبغضی آل محمد ای بار خدای لعنت کن آن کسی
را که آل محمد را دشمن دارد و دانکه آل محمد از قرائت
و غیر قرائت می باشند و هر که یاد بن و ملت وی رجوع کند
تا قیامت از وی بود. و خطاف بانگ کند گوید
الحمد لله رب العالمین همه خواند و بکشد تا و لا الضالین
همچنانک قاری کشند. و دانک روا باشد اندر معقول
که حروف و اصوات این حیوانات دلالت بود بر
معانی چنانک حروف و لغات مختلف که مازادمان
ترکیبهای مختلف اندر وی لغتی دلالت کند بر معانی مخصوص

چنانک

چنانک بلبل گوید ایزد و بلبل گوید خدای و بلبل گوید
تنگری و بلبل گوید الله و هر یکی مخصوص لغتی که بر باشد
دلالت دارد بر آن معنی که آن دیگری بدیگر دلالت کند
و بدانکه فائده معانی بانگهای حیوانات اینست که برای
خدای عز و جل هر یکی را از ایشان بیافریده است و بیک جز از انواع
تسبیح و با معانی حکمت مخصوص کرده و بنی آدم را بافزوده
و هزاران هزار معانی حکمت مخصوص کرده تا بشکر آن بگزارد

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ

و جمع کرده شد سلیمان را لشکرها و آن از جن و انس و طیر اندر
حال رفتن وی پس ایشان را منع همی کردند از تقدم و تاخر تا بریک حد
همی رفتندی. محمد بن کعب گوید که لشکر سلیمان علیه السلام
بر صد فرسنگ بستادی بیست و پنج فرسنگ انس بودی
و بیست و پنج فرسنگ جن بودی و بیست و پنج فرسنگ وحوش
و بیست و پنج مرغان و وی بر هوا بودی بر باد عاصف تا لشکرگاه وی

از جای برداشتی و باد صبا را فرمودی تا آن را همی فرمودی
تا آن را همی راندی بر میان آسمان و زمین خدای تعالی بوی وحی
کرد آنگه که باد ورا همی برد اندر میان آسمان و زمین که
من چیزی اندر مملکت تو افزودم و آن است که هیچ کس از
خلق من هیچ سخن نگویند که باد آن را نزدیک تو همی آرد و ترا
از آن خبر می دهد. مقاتل گوید که شیاطین سلیمان را
علیه السلم بساطی بساختند فرسنگی اندر فرسنگی زر اندر
ابریشم بافته و سرا سری نهاد در زمین اندر میان آن بساط
و او بران سر نشستی و گرداگرد وی هزار کرسی نهادندی
از زر و سیم انبیا بر کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیها
سیمین و گرداگرد ایشان مردم نشستندی و مرغان
از بالای سر ایشان سایه همی داشتندی بر پرهای خویش
تا آفتاب بر ایشان نتافتی و باد صبا بامداد و بر آنک ماهه
راه بردی و شبانگاه یک ماهه. وهب گوید که سلیمن
روزی بر باد نشسته بود به برزگری بر گذشت از برزگر

زاکال

مر آن حال وی بگریست گفت لقد اوتی آل داود ملکا عظیما
آل داود را ملکی عظیم داده اند. باد آن سخن و برا برداشت
و بگوش سلیمان رسانید سلیمان فرو آمد و از نزدیک حراث و گفت
من آن سخن بشنودم و از بهر آن آمدم نزدیک تو تا تو تمنا نکنی چیزی
که از ثواب. و بدانکه یک تسبیح که خدای عز و جل داود را داده
است اگر بگیری بهتر ترا از مملکت آل داود. وی گفت الله اندوه از دل ببرد

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ

تا آنگه که اندر وادی مور گفت موری ای شما که موران اید

يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا

اندر شوید اندر مسکنهای خویش تا شما را شکسته نکند

يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ

شما را سلیمان و لشکر وی و ایشان نمی
دانند. و آن موری بود که این سخن گفت لنگ نام
وی طاخیه و گروهی گفتند حرما و برداشت و جدان
و جدان بود حد دگر. و موران آن وادی زمین شام بود

و آن مور از بهر آن گفت وهم لا یشعرون که خبر باشد
که ایشان شما را بشکنند و ندانند انگه شما را درج رسد
و خصمان شما را از آن ناشناخته باشند از دو گونه عذر باشد و این سخن
از وی غایت خرد بود و معرفت از بهر آن گفتند اهل تحقیق
که هر یکی را از حیوانات مقداری از عقل است بدان مقدار
که ورا علم است بر خیزد و ما اندر عادت عالم و عاقل
خوانند از بهر آنک این نام اندر عرف مخصوص را نهادند بصفتی
مخصوص پس باد آن سخن مور بر داشت و سلیمان بشنواند
از مسافت سه میل چون سلیمان این بشنید حمد بگفت خدای را عز و جل

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ
پس وی تبسم آورد از گفتار این نمله و گفت
رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ
ای خدا مرا الهام ده یعنی توفیق ده تا شکر نعمتهای تو بگزارم نعمت
الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ
ترا آن نعمتی که کردی بر من و بر پدر و مادر من

و بکنم

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي
و بکنم کاری شایسته که تو بپسندی آنرا و اندر آوری مرا
بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
برحمت خویش اندر جمله بندگان نیکو کار شایسته

پس سلیمان آن مور را بخواند و گفت و برا چرا بود که تو ایشانرا
بترسانیدی از آنک من بر ایشان ستم کنم نه دانستی که من پیغمبر خدایم
و داد کنم و ستم نکنم چرا گفتی لا یحطمنکم سلیمان و جنوده
نمله و برا گفت نه شنیدی که گفتم وهم لا یشعرون آنگه
گفت بدان که من بدان شکستن تنها خواستم و لکن شکستن
دلها خواستم خواستم که بترسم که ایشان بنا گاه بیچ ترا
داده اند و بنگرستن تو مشغول کرده اند ایشانرا از تسبیح باز
مانند پس سلیمان و برا گفت مرا اندر پند ده گفت دانی
که پدر ترا داود چرا خواندند گفت لا نه داوی جرحه
وا دوی یاد آر و کردم اراحت غفلت یاد پدرا دوست بداشتند
و بر گفت دانی ترا از بهر چه سلیمان خواندند گفت نه گفت از سلیمی دل

تو که آرام گرفته ای بدان چیزهای که ترا دادند اندرین
دنیا و چرا آرام گیری که وقت آمد که تو به پدر خویش
اندر رسی انگه گفت دانی که چراست که از همه ملکها ترا آن
دادند اندرین دنیا و چرا آرام گیری که وقت آمد که تو به پدر خویش
اندر رسی انگه گفت دانی که چراست که از همه مملکت ترا
آن دادند که باد را مسخر تو کردند و گفت دانی که خدای
عز و جل بدین چه معنی خواست نگفت یاد آنی که از دنیا باد
است ابن عباس گوید پیغمبر علیه السلام نهی کرده است
از کشتن چهار چیز از جمله آن از هدهد و صرد و نحل
و نمله و کعب الاحبار گوید چون سلیمان به نشستن یاز
جمله چشم خویش را بر داشتی و سقفها ساخته بود از چوب و از
دیوار و بران بر داشتی و هر کسی بر مقدار خویش از آن چیزی
بر داشتی و مطابخ و مخابز و تنورهای آهنین و دیگها
بزرگ بر داشتی و میدانها بزرگ ساخته بودی اندر پیش خویش
ستوران را و بسی طباخان طعامی همی کردندی و خبازان

نان

نان همی پختندی و ستوران را اندر پیش وی همی راندندی
اندر میان آسمان و زمین و روزی بگذشت بمدینه رسول
گفت این دار هجرت پیغمبری است که اندر آخر زمان بیرون آید
و طوبی لمن آمن به و حال آنرا که بوی ایمان آرد و بر خانه کعبه
بگذشت و گرد اگرد او بتانی دید که ایشانرا همی پرستیدند
مکه کان و خدای عز و جل وحی فرستاد بوی که بنگر که زود
بود که من ترا آزاد کنم از مردمانی که بتان سجود همی کنند و فرا آیی
تو بفرستم بدیشان اندر تو پیغمبری فرستم بآخر زمان که آن
دوستترین پیغمبران من باشد و واجب کنم بر تو کان خویش جانک
مرغ و اسپه خویش و یا قه یا تحه خویش
وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ
و باز جست مرغان را و گفت چراست که همی نبینم هدهد را
أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ
ای از جمله غایبان است ... عذابی کنم و برا
عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي

عذابی سخت همی بروی کنم و وی را اندر خانهٔ موران کنم
تا وی را بگزند و گروهی گفتند ما پرش برکنم و اندر آفتاب افکنم
و گروهی گفتند وی را با ناجنس در قفص کنم او لیاتینی بسلطان مبین
تا بیارد بنزدیک من حجتی پیدا و ظاهر و سبب تعهد و
هدهد را طلب کردن آن بود که وقت نماز بود و سلیمان را حاجت افتاده بود
آب و گفتی قرب و بعد آب بشناختی که وی و قصهٔ وی چنان
بود که چون سلیمان علیه السلم از بیت المقدس بپرداخت
عزم حج کرد بدان که بحرم شود و از وی ساخت
بخواست و شیاطین و طیور و وحوش را با خویشتن برد چون
بحرم رسید خدای را اندر مکه بستاید هر روزی پنج هزار ناقه
کشتی و پنج هزار گاو نر و بیست هزار گوسفند و گفت این
گروهی را که با وی بودند از اشراف قوم وی که از جایگاهی
است که پیغمبری بخواهد آمدن از تازیان و صفت وی گفت
خدای عزوجل وی را نصرت دهد بر همه کسانی که وی دشمنی کنند و هیبت
وی اندر یک ماهه راه پیش از وی همی رود و دور و نزدیک اندر حق

بنزدیک

بنزدیک وی برابر باشند لوبه لاهی وی را از حق باز ندارد گفتند
چه دین دارد گفت دین حنیفی طوبی لمن ادرکه خنک آنرا
که اندریابد او را و بوی ایمان آرد گفتند چند است میان ما و بیرون
آمدن وی گفت قریب هزار سال برساند این کلام گفتم اینک
شاهد برآنک غایب است که وی سید الانبیا است و خاتم
رسولان است و علم وی اندر کتب پیغمبران نوشته است و بمکه
بیستاد تا آنکه که نسک خویش بگزارد و آنگه خواست تا
بیمن شود از مکه بیرون شد بامداد بصنعا رسید وقت زوال
یک ماهه راه زمینی دید نیکو سبزه خوش خواست که فرود آید
و نماز کند و چاشت خورد فرود آمد و آب جستند نیافتند
و هدهد دلیل وی بود بر آب و او آب بدیدی اندر زیر
زمین چنانک کسی آب را در آبگینه ببیند و قدحی اندر دست دارد
و چنگ خویش بر زمین زدی بدانستی که بعد آب از روی
زمین چند است آنگه شیاطین بیامدندی و برکندندی و آب بیرون
آوردندی سعید بن جبیر گوید که ابن عباس این سخن همی گفت نافع بن

الا زرق وی را گفت تا هدهد آب همی بیند اندر زیر
زمین چرا دام را همی نبیند تا آنکه که سرش اندر آن گرفتار
شد ابن عباس گفت ان القدر اذا جا حال دون البصر
چون قدر بیاید بصر نابینا شود و انس مالک روایت کند از پیغمبر
علیه السلم که وی گفت شما را همی نهی کنم از کشتن هدهد
که وی دلیل سلیمن بود بر آب و خواست که خدای را پرستند
اندر زمین آنکه که سلیمن را گفت وجئتک من سبا بنبا یقین
و چون سلیمان فرود آمد هدهد گفت سلیمان فرود و مشغول شد
بنزول من اندر هوا شوم هدهد اندر هوا شد از دست
راست همی نگریست بستانی دید و بلقیس آنجا فرود آمد هدهد را
دید آنجا نام هدهد سلیمن یعفور و نام هدهد بلقیس عفیر
عفیر یعفور را گفت از کجا همی آیی و کجا همی شوی
گفت از شام آمدم از نزد خداوند خویش سلیمن بن داود
گفت و سلیمن بن داود کیست گفت ملک جن و انس و شیاطین
و وحوش و طیور و ریاح و نواد کجای که وی را ندانی

گفت من

گفت من این شهرها ام گفت ملک این شهرها کیست
گفت زنی است وی را بلقیس خوانند و ملک بلقیس کمتر از ملک این
کس نیست که تو همی گویی بلاد یمن همه مملکت وی است
و دوازده هزار سرهنگ دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزار
مرد جنگی باشند با مملکت وی یعنی گفت ترسم که سلیمان علیه
السلم مرا باز جوید و وی را آب باید هدهد یمانی گفت وی
شاد گردد که تو وی را خبر این مملکت دهی با وی برفت
و بلقیس را بدید و مملکت وی بدید و باز نزدیک سلیمن نرسید تا
وقت نماز دیگر چون وقت نماز دیگر اندر آمد سلیمن وی را
طلب کرد از آن که آنجا که فرود آمده بود آب نبود
از جن و انس آب طلب کردند ندانستند ابن عباس گوید
سبب بازجستن وی هدهد را آن بود که مقداری از آفتاب
بر سر سلیمن افتاد نگریست جای هدهد خالی بود آفتاب آنجا که
وا افتاده بود عریف مرغان را بخواند و آن نسر بود و از
حال هدهد بپرسید گفت اصلح الله الامیر من نمی دانم که وی کجاست

و من وی را هیچ جای نفرستادم سلیمان خشم گرفت و گفت
لاعذبنه عذابا شدیدا الآیه آنگه عقاب را
بخواند مهتر مرغان گفت هم اکنون خواهم تا هدهد را باز
آری عقاب اندر هوا شد چنانک ناپدید شد اندر ساعتی
چنان شد که کاسه ای بینی که از پیش کسی نهی و از
سوی چپ و راست نگاه کرد و بنگریست هدهد را دید که از
سوی یمن همی آمد عقاب فرود آمد از هوا و قصد او کرد وی را
بگرفت هدهد دانست که عقاب وی را همی خواهد عقوبت
کردن وی گفت بدان خدای که ترا این قوت داد و این
قدرت داد که بر من رحمت کنی و مرا هیچ عقوبت نکنی او را
برگردید و گفت ویلک پیغمبر خدای سوگند خورده است
که ترا عذاب کند یا ذبح فرماید هر دو پر ببرند و روی
سلیمان نهادند چون فرا نزدیک لشکر رسیدند بر سر پیش باز
آمدند یاد کر مرغان و گفتند ویلک کجا بودی که پیغمبر خدای
ترا تهدید همی کند هدهد گفت هیچ استثنا کرد رسول خدای

گفت

روی عن الرسول من اخذ القرآن واراد تلاوته دعا بهذا الدعاء

اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل اللهم عظم رغبتی فیه
واجعله نورا لبصری وشفاء لصدری
وذهابا لهمی وغمی وحزنی وکمی
والمی ومصیبتی اللهم زین به لسانی
وجمل به وجهی وقو به جسدی وثقل
به میزانی وارزقنی حق تلاوته
علی طاعتک آناء اللیل واطراف
النهار واحشرنا مع محمد وآله الاطهار

وانا العبد [illegible] حسین بحر العلوم [illegible] [illegible]
۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۵۰
[illegible]
۸۴



